

سال اول

شماره ۴

دانشکده

۱۳۳۶

مجموعه ایست: ادبی، اجتماعی، اخلاقی، فلسفی و تاریخی

آغاز هر ماه شمسی در تحت نظر (هیئت مؤسسه دانشکده) منتشر میشود

میر مصطفی

مدیر و مؤسس:

م. بهار

بهای سالیانه همه جا ۳۰ قران است

تک نمره: دو قران

مدت اشتراك کمتر از یک سال پذیرفته نخواهد شد و وجه اشتراك قبل از کردن مبند

عنوان مراسلات: تهران اداره نوبهار - تلگراف: دانشکده

مطبوعه طهران

(فهرست)

۱۷۱	تأثیر محیط در ادبیات	۱
۱۷۸	رباعی	۲
۱۷۹	تاریخ ادبی	۳
۱۹۲	خواطر و آراء	۴
۱۹۳	اققلاب ادبی	۵
۲۰۰	بزرگان	۶
۲۰۲	رباعی برگشکل	۷
۲۰۳	ادبیات	۸
۲۰۵	آثار استاد	۹
۲۰۸	اشمار (قصیده)	۱۰
۲۱۰	مادرنظر دیگران	۱۱
۲۱۷	ملت سعید	۱۲
۲۱۸	صفحة از تاریخ	۱۳
۲۲۰	رباعی	۱۴
۲۲۱	رنگارنگ	۱۵
۲۲۳	انتقاد ادبی	۱۶
۲۴	رومأن — سلطنت	۱۷

دانشکده

۱۳۳۶

شماره (۴) ۱ برج سنبله ۱۲۹۷ - مطا بق ۲۳ اوت ۱۹۱۸

تأثیر محیط در ادبیات

- ۱ -

محیطیک ملت ، یعنی کلیه مؤثرات طبیعیه از قبیل آب هوا ، غذا ، محل ، و عوارض متنسبه باز - از قبیل نشرافکار دینی ، افکار علمی و افکار سیاسی ، و حوادث تاریخی و تابع مربوطه باز - از قبیل غالیت ها و مغلوتیت ها ، مهاجرت ها و اختلاط ها . و غیره . این جمهه که ما ازرا بمحیط مادی و معنوی تلخیص مینماییم : تنها مؤثر ادبیات بشمار آمده . و همواره روح اشعار و آثار ادیبه و موسیقی و اخلاق معاشر نی و محاورات عمومی و افکار ادبی یک ملت را مشخص و معلوم مینماید . در ممالکی که مناظر دلنشای طبیعی ، آثار های غریب و نادر ، جنگل های سبز ، بیلاقات همیشه بهار ، کاشت های رنگی ، بندرت یافت میشود . شاعر پیشتر شاهکار های طبیعی خود را در وصف همین مناظر دبر پاپ بکار برده . اگر کاهکاه به یکی از منظر های دلنشای

طبيعي مصادف شود ، روحش بعمر گشت آمده . و برای اينکه همواره حقیقت انمنظره را برای ياد کار در قلب خود نگاه بدارد ، و نمونه واقعی تمام و تمامی از آن را برای هموطنان خود پتحفه بیاورد ، وصف آنرا با نهايیت دقت ، بدون أغراق ، مثل همان چيزی که در مقابل اوست ، برشته تحریر درمی آورد .

و در کشوری که سرتاسر معرض تاثیرات آزاد طبیعت بوده ، و جز جمال طبیعت ، تکامل نعمت و نزهت چیزی پیدا نیست ، آنملئی که در بجهود و فور نعمت و رفاهیت و فرح طبیعی ، زیست ترده قحطی ندیده ، تشنه کنکشیده ، در زیر ایوانهای یخی زندگی نگرده و بالهیب های دوزخی عمر نگذرانیده . دچار طوفانها و سیلابهای سهمگین و خشم طبیعت نشده است - شاعرانش در وصف جمال طبیعت و شگفتی های آن زحمت بخود راه نداده ، و در معرفی چیزی که همه روزه در برابر آنان حاضر و آماده است اصرار نور زیده و درمیان شاهکار های ادبی چنین ملت متر فهی ، از وصف یك کل سرخ ، یك درخت نارنج ، و یك افق بر اشعه و رنگارنگ ، و چیزی که خالی از أغراق و مثل یك تابلو ساده از اصول موضوع بصدق و راستی حکایت نماید ، دیده نشده و بالغه درین ملت بیشتر اغراقات شاعرانه و شگفتی های تصویری ، واستعجایات وهمی ، و سرگذشت منظره های اسمانی و بهشتی و غیر قابل فهم بکار میروند .

یك شاعر سوبدی وقی که میخواهد از یك چمن باصفاً فی حکایت کند ، میگوید : « صحراء همه سبز بود ، جا بجا کل های سفید ریزه و درشت از لای سبزه ها سر کشیده و بما تماشا میگردند . آب اینقدر

صف بود که صورت انسان در آن منعکس می شد نسیم بقدرتی بود آه شاخه های نازک درختان را حرمت داده و سینه مارا در موقع تنفس خنثی می کرد

ولی بیک شاعر هندی ، یا ایرانی ، در همان موقع - هشت بهشت ، و انها ر شیر و عسل ، و پهن شدن آسمان سبز رنگ جای سبزه بر روی صحراء و پرا آنده شدن ناهید و مشتری جای کل و شفونه بر سبزه زار . و برای استادن عروسان فرخاری و پسران تر کی عوض در صفووف خیابانها - را برای فهماییدن چکونکی همان چمن سبز و بر کل و پر درخت برای شما حکایت خواهد کرد - چه که شاعر سویدی که جز ابر غلیظ ، ومه های نهالک . و برف و بین و برودت شباهی سیاه و خمودت روز های زرد و کبود چیزی ندیده است ، فقط از دیدن یک مرغزار باطرافت همان لطف منظره را میجوید و میکوبد که عین واقع است ، و تا آن اندازه از آن منظره تعجب نموده و آنرا در نزد خود تراوی و مهمن فرض مینماید ، آه در موقع حکایت محتاج بالغراق و دروغ و تبه و سایل موهمی برای استعجاب مستمع نخواهد بود - اما شاعر چنین یا هندی ، چکونه شمارا از چزی متوجه گند . که روزی صد بار خود او و شما آنرا دیده اید ، اینست که ناگزیر از یتعالم و همی غیر مرئی کمک طلبیده و دانو سبله شمارا بشکفتی و تحسین مجبور می نماید ا یعنی چز هائی میکوبد که نه او و نه شما هر نز آنرا ندیده و نمی توانید به بینید .

نمیمیل تمام مصنوعات و مخلوقات طبیعت در هندوستان ، ناچار نمود که افراد فلسفه ، شعراء ، و قصه سازان هند بجاواری طبیعت ، یعنی بجهائی که نمیدانند و ندیده اند معطوف شده و خیالات و همی دقیقی

که حل تردن معانی آن نیز از مقدرات فدریک انکلپسی دور است همواره پیش رو ادبیات آنان تردید این تاثیر بود که ادبیات آسپا را ایجاد نمود . و آزاد نبودن نمو طبیعت و نقصان سرمایه های طبیعی ، ذر سرزین اقوام لاتن ، آنها را بتفحص وجستجوی همان چیزی که از آن بی بهره بوده اند و ادار ساخته و احتیاج آنها بخیانی از مادیات ، افکار ادبی آنان را بطرف حل تردن همان مادیات و طبیعت مفقوده یا منقوصه محیط خود سوق داده و ادبیات اروپائی را ایجاد ساخت .

محیط در ادبیات مؤثر است - ملت مغلوب که مجبور بوده است بتأثیرات خفتگ و بست مغلوبیت تن در داده و از فکر انتقام و جیران بد بختی از منصرف شود ، چنین ملتی شعر حماسی و زمی ندارد . تمیج بند شجاعت و زور آزمائی ، ساختن سرگذشت به لوانان وفات‌هاین در اشعار او نیست - بر عقیس خاطره های تیره روزی عشق - بد بختی ناس ، ظلم ظلام ، صبر صابرین ، قناعت رجال ، ازوای ابدال ، بی قدری دنیا ، پرسش و انتقام روز جزا . دلتشائی و نزهت بهشت . آسایش مرد بعد از مرگ ، ریشه و پایه سخنان وی است .

یک شاعر عاشق ، در یک ملت مغلوب و متماق پیشتر از یوفای معشوق و مرگ عاشق سخن رانده ، و یک شاعر عاشق ، در یک ملت فاتح و متکبر ، پیشتر از شباهی وصل ولذت دیدار یار ، و صداقت معشوق بحث مینماید - این همان محیط است که در فکر این دو شاعر دو مضمون مغایر و مخالفی را پرورانیده و در حقیقت اوست که غالیت و مغلوبیت را تا اعماق حیات معیشتی و حیات ادبی این دو شاعر تأثیر داده و تتجه این تاثیر عمیق را از نوک خامه های آن دو بشکل دوغزل بپرون فرستاده است .

ادبیات فارسی ، در عصر سامانیان ، و غزنویان ، و سلاجقه ، دارای روحی علیحده ، و در عصر مغول دارای روح دیگر و در او آخر صفویه واوایل قاجاریه دارای روح جدا کانه بوده و امروز روحی دیگر دارد که هیچ‌گدام ازین حالات باهم شیوه نیستند .
رودکی شاعر قرن سوم ، میگوید :

شاد زی با سیاه چشم ان شاد که جهان نیست جر فسانه و باد
ذامده شاد مان نباید بود وز گذشته نکرد باید باد
ابرو باد است این جهان و فسوس باده پیش آر هر چه بادا باد
نیک بخت آنکه او بداد و بخورد شور بخت آنکه او نخورد و نداد
شاعر در عصری بوده است که فتوحات سامانیان در جهات اعلای خود را طی نموده و روز خوش و راحت و طرب و داد و دهن و تقسیم غنایم رسیده بوده است ، ایستاده بکامرونی و وصل و بی فکری و عدم تردید و تزلزل و بخشش نوید داده و توصیه مینماید — و چنان کاملاً بعض و میج بطری خود راضی و خوش است که نه گذشته را قابل تذکار دانسته و نه آینده را شایان انتظار بشمارد — و نیز میگوید :

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی
ریک آموی و در شتیمای آن پای ما را پر نیان آید همی
در اینجا نیز یقین بر مهربانی معشوق داشته و از دوری و سختی راه نیز آن دشنه ندارد — و فرجی در عصر محمود غزنوی میگوید :

از همه شهر دل من سوی او دارد میل
 بیهده نیست پس این کبر که اندر سر اوست
 اینجا عشق خود را بمشوق باعث فخر و نخوت مشوق می
 شمارد — و در جای دیگر میگوید :

مر کبان دارم خوشرو که براهم بکشند
 کودکان دارم نیکو که بر ایشان نگرم
 سیم دارم که بدو هرچه بخواهم بدهند

زد دارم که بدو هرچه بهینم بخرم
 ولی سعدی میگوید :

آدم تاعنان شه گیرم زنم از دست خوب رویان داد
 ملکا گر تو داد من ندهی جان شیرین خود دهم بر باد
 دیگر گوید :

ایدر یغا گر شبی در بر خرابت دیدمی
 سر گران از خواب و سرمست از شرابت دیدمی
 و در جای دیدار :

بنشینم و صبر پیش گیرم دنباله کار خویش گیرم
 سعدی با اینکه هنوز مژه مخلویت های اسفناک عصر خود را

لچشیده بوده است معدنک بوی آنها استشمام نموده - در جانی می خواهد از دست معشوق بپادشاه تظلم کند، و آخرین چاره خود را مثل همه مغلوبین مرک تصور کرده جای دیگر، ارزو میکند که آیا ممکن است شبی اورا مست و خراب در اغوش بکشد؟ و بالاخره صبر کردن و بی کار خود رفتن را بر تعقیب مقصود ترجیح مهدهد.

پس از سعدی شعرای مغلوب مغول، خود را سکیار، و غلام حلقه بتوش، آنکه خاکره، فرش توحجه، و نقش سراجچه خوانده معشوق را فائل، تبع بدست، سفاک و خود را کشته شمشیر نیز وغیره نام میدادند.

شعب بی اتفاهی موسیقی که قسمتی از اسمی آنها هنوز در میان ما متداول است، بکلی پس از فتنه مغول از بین رفته و فقط بعضی دستگاهها و مخصوصاً دستگاه حزن انیز شور و شعبات آن باقی مانده، و بالاخره امروزه دیده میشود که اکر کسی مسبوق به موسیقی ایران نبوده آواز ساز و زمزمه خوانده را بشنود خیال میکند آنها عزائی دارند، و نوحه میخوانند!

همان قسم که اشعار ماخته شعار و عاجزانه شده، همانطور هم العحان ما نازک و حزین و حنجره های مباریک و گریه آمیز و قیافه های ماهم عبوس و متفقر و اندوهین شده است - و بر عکس همان طور که اشعار یک سوییدی یاالمانی خشن و حمامی و بی رقت است، حنجره های انها هم خشن و پر خشبت، و موسیقی آنان نیز درشت و قلدرا و قیافه های انها نیز گشاده و پرنیخوت و بی غم و اندوه است.

ابن است، تأثیر و حبیط، و ابن است مادر ادبیات، و هبچکس

قادر بر تغییر روح ادبی ملت خود نخواهد بود ، جز محيطی که ملت را در برابر خود نشانیده و ازرا تعلیم میدهد — پس برای اصلاح ادبیات یک ملت باید اول با صلاح محيط پرداخت .. باید آنملت را طوری اداره کرد که بتواند فتح کند ، بتواند از زیر بار اوهام و مذنثهای فدری و مر عویض های وهمی بپرون آید — بتواند مژه آف آئی و آزادی و استراحت حقیقی را چشیده وبالقطعه نخوت ملی و تک بر سیاسی پیدا کند .

تقلید موسیقی اروپائی ، تقلید ادبیات ملل فاتحه ، مثل تقلید بجه است از پدرش ، یابنده است از آفایش ، که آن یعنی کفشهای بزرگ با بار ایا کرده واین یکی شمشیر مرصع آفارا بدست بکیرد — نه آن کودک از آن کفس با با شده و نه این خادم از این شمشیر آقا تواند گشت ۱

م . بهار

رباعی :

آماده جنک باش کاین چرخ حرون
با نرم دای با تو نگردد مقرون

جز با جنک آماده نمیگردد صلح
جز با خون ، پاکیزه نمیگردد خون

م . بهار

تاریخ ادبی

- ۴ -



۴ - موسیقی

طبیعت ایرانی چنانکه امروزه مشاهده میشود مجذوب موسیقی و شعر است و ایران پرورش دهنده صاحبان ذوق و قرائط است و بهمین جهت محققین، نشور مارا « مهد ذوق » نامیده اند. موسیقی از قدیم در ایران رونق کامل داشته و اردشیر با بکان در موقعیت اهالی مملکت خود را بطبقات ممتازه تقسیم میکرد مطریان و مغناط را نیز طبقه مخصوصی قرار داده و مقامی متوسط ایشان را عطا کرد. اما بهرام تور که میل مفرطی بشعر و موسیقی داشت و بزعم مسعودی اشعار کثیری بفارسی و عربی نفته بود (۱) (چنانکه قصبت اول شعر فارسی و چند منظومه عربی بهرام مزبور، نظر فوق را تأیید مینماید) شان مطریان و موسیقی دانه هارا رفیع نمود و بر درجات ایشان افزوده متوسطین را بر تبة عالی و صاحبان درجات بسترا بدرجۀ متوسط ارتقاء داد ولی انوشیروان مجدد او ضاعر را بوضع دورۀ اردشیر بر آردا نماید (۲) پادشاه در این دوره همیشه در وقت جلوس، باندما و اعیان مملکت که در بارگاه حضور حاصل میکردن، مقدو بیست ذراع

۰ بقیه از شماره قبل

(۱) مروج الذہب حاشیه بر ابن البر ۱۳۶ ج ۴

(۲) مروج الذہب حاشیه بر ابن البر ۱۰۹ - ۱۰۸ ج ۴

فاصله داشت و در فاصله ده ذراعی ین شاه ورجال دربار پرده آویخته بود و شخصی موسوم به (خرم باش) در جلو پرده میاستاد ؛ کار خرم باش مزبور این بود که در وقت جلوس شاه بر سریر سلطنت بشخص دیگری که نزدیک او جاداشت امر میکرد قابر بلند ترین نقاط بارگاه صعود کند و جلوس شاه را بحضورین اعلام نمایند ، در روز طرب و پنجم خرم باش بنام شاه آوازه خوانان و مطربان را هریک بنوبه اجازه میداد تا مجلس شاهنشاهی را گرم کنند (۱)

موسیقی در عهد خسرو برویز بعثتی درجه ترقی خود رسید و تشویچهای آن پادشاه از ارباب ذوق واعظای صلات آرانبها بواسطه وفور ثروت . باعث ظهور دوختنیگر و سازنده مشهور ایرانی بار بد و نیکساگردید که بد بختانه مارا از شرح احوال ایشان اطلاع مرسولی در دست نیست فقط اسمی چند نفر از مطربان و نام آوازهای دوره ساسانی که از آنجلمه سی لحن معروف بار بدت باقیمانده و ما برای ایننه اهمیت موسیقی اندوره را بر سایتم اسمی الحان مزبور را ذکر میکنیم از اینقرار :

- ۱ آرایش خورشید ۲ آئین جمشید ۳ اورنگی ۴
- بلغ شبرین ۵ تخت طاقدیسی ۶ حقه کاووسی ۷ راح و روح ۸
- رامش جان ۹ سبز در سبز ۱۰ سرو سستان ۱۱ سرو سمهی ۱۲
- شادر وان مروارید ۱۳ شبديز ۱۴ شب فرخ ۱۵ قفل رومی ۱۶
- کنج باد آورد ۱۷ کنج ساخته ۱۸ کبن ایرج ۱۹ کبن سیاوش
- برآوهان ۲۱ مشک دانه ۲۲ مردای نیک ۲۳ مشتمالی ۲۴
- مهربانی ۲۵ ناقوس ۲۶ نوبهاری ۲۷ نوشین باده ۲۸ نیمروز
- ۲۹ نخچیر کان ۳۰ کنج کاروان (۲) و نظامی اسمی این سی

(۱) مرج الذهب حاشه ب ابن الیه ۱۱۰ ج ۴

(۲) فرهنگ سرودی (خطی)

لحن را در طی داستان خسرو شیرین برشته نظام آورده . مسلمین ، موسیقی و بعضی از آلات این فن را از ایرانیان دوره ساسانی اخذ کردند و تفصیل آن اینکه وقتی عبدالله بن زیب برای ترمیم و تعمیر خانه کعبه از ایران یکمده بنا بعیستان برد ایشان با کار آرمان مشغول کار کردیدند .

پس از این کار کران که عبدالله بن مسیح موسوم بود ملاحظه کرد که ایرانیان بفارسی چیزی میتویند و آوازی میخوانند وی طبعاً میجنوب لحن و نوای ایرانی کشته مایل شد که آنرا بیاموزد و دقایق آهن را فرا کیرد بهمین نظر از بلاد عرب بایران آمد و بعد بروم سفر کرد در ایندو مملکت موسیقی ایرانی و رومی را نزد استادان آن تحصیل تموده بعملات خود باز کشت و این فن را در میان مسلمین اشار داد (۱)

❀

۴ — شعر

در دوره قدیم اول ، تعریف شعر و فرق آنرا با نظم بقدر کافی نمودیم و در اینجا تکرار آنرا لازم نمیدانیم چیزی که در اینجا باید متذکر کردیم رابطه کامل موسیقی باشعر است .

رابطه کامل موسیقی باشعر را از دوندنه بخوبی میتوان دریافت :

- ۱ - در غالب السنة عالم وقتی میخواهند بگویند فلاںی شعری گفته گویند - شعری خوانده - مثل اینکه عرب گوید : انشد شرعاً و در فارسی گوئیم : قصبه سروده یا سرائید در صورتیکه میدانیم سرودن و سرائیدن بمعنای آوازه خواندن و سرود بمعنای آواز است پس اینقسم استعمال میفهماند که از قدم شعر با خوانندگی و آواز (موسیقی) علاقه کامل داشته .

۲ .. لفظ شعر عربی ، اصلاً عربی نیست بلکه مغرب است توضیح آنکه این لفظ مغرب شیر لفت عربی است و شیر بعمری یعنی سرود و آواز و مصدر آن در آنژ بان شور است (۱) پس شعر با شیر بمعنای سرود و شور بمعنای سروden میباشد و از این رو بخوبی معلوم میشود که شعر اصلاً بمعنای سرود و آواز بوده و از تحقیق همین اصل لفت شعر در عربی رابطه آنرا با موسيقی میتوان درکار کرد و من تصور میکنم لفت شور که در فارسی اسم یکی از آوازهای معروف است همان لفت شور عربی بمعنای آوازه خواندن باشد که در عصر ساسانی داخل زبان فارسی شده .

گذشته از ایندو نته ، مبدأ نیم که اشعار غالبه بلده ناما ملل ادبی عالم بسرودها شروع شده و یکی از ادبای فرانسه یان همیز مطلب را آنچه که : شعر دختر آسمان است و سرو د نخستین صبح آیست که از خنجره او خارج شده (۲)

la poésie est la fille du ciel, et l'hymne a été son premier tri . »

قدیم ترین اشعار ایرانیها چنانکه دیدیم همان قسمت کاتاد (سرودها) اوستانست و اشعار اولیه شعرای قدیم فرانسه که ترو وره Troubadours (شعرای شمال) و ترو بادرها Trouvéres (شعرای جنوب) آنچه اند همه بسبب اینچه شعرای مزبور خود در قصرهای اعیان میرفتد و باچنک وغیره میخوانندند بهشانسن (۳) chansons یعنی آواز و سرود معروف است و در قدیم شعرای غالب ملل را رسم بوا که هر کدام خود آوازی خوش داشتند و چون زدن میدانستند بمحال

(۱) جرجی زیدان

(۱) F.J., cours de littérature 247

(۲) Seignobos, Hist. de la civilisation II, 150 - 151

بزر کان و سلا طین رفته اشعار خویش را با آواز و نوای چنکه میخوانندند (مثل دودکی و فرخی بین شعرای ما) و هر کدام ایندو هنررا نداشتند شخصی را بنام راوی یاراویه برای اینکار استخدام مینمودند مثل راویان یوتانی Rhapsodistes. در فارسی نوعی از شعر یعنی ریاعی را ترانه آویند و ترانه لغه معنای آواز است عرب این قسم شعر را از ایرانیها اخذ کرده باسم دویت در میان خود معمول نمودند ترانه یا ریاعی یادویت را قدیم برای منظوم کردن معانی واقعیه یا درفن غناء استعمال مینمودند . (۱)

از روی این قرائتی که اجمالاً ذکر تردید میتوان درک کرد که شعر ناچه اندازه مربوط و بسته به موسیقی است ؛ حال که این رابطه کامل واضح تردید سؤال میکنیم که با وجود ترقی کامل موسیقی در عصر ساسانی و رواج بازار غنا و غیره چونه ممکن است که ایرانیان باذوق آنوره شعر نداشته و بسروردن آن در دست هست اینکه ما برای آنات وجود شعر در دوره ساسانی بدوسه فقره سند تاریخی استناد میکنیم تا مطلب واضح و محقق تردد .

ابن مقفع ادیب و مترجم معروف ایرانی که چندین کتاب ماندگایله و دمنه و خدایانمه وغیره از بهاوی بعری ترجمه کرده و در تاریخ و ادبیات قدیم ایران اطلاعات صحیحی داشته در دوجا از مقدمه کایله و دمنه آوید که : « انو شبروان در روزی که باقی خار بر زویه طیب و بشادی آوردن کایله جشن گرفت شمرا و خطبای ملأت خود را فرمود تادرجهش حاضر شوند و هر کدام مناسب آنروز چیزی بسازند . » (۲)

(۱) علم الادب لاب شیخو ۴۶۱ ج ۱

(۲) کایله طبع بیروت - این مقفع صفحه ۵۷

این عبارت خود مهترین دلیل برای اثبات مدعای ماست که از این اسمی بعضی از اقسام اشعار و الحان مثل خسروانی، اورامن، لاسکوی و بهلوی « یافه‌لوی » که از دوره قبل از اسلام مانده و بعضی از آنها در دوره اسلامی هم معمول و طرف توجه شعرای ایرانی شده وجود شعر را در دوره ساسانی ثابت می‌نماید.

خسروانی لحنی است از مصنفات باربد مطروب که الفاظ آن مسیح بوده مشتمل بر مدح و آفرین خسرو پرویز و هیچ کلام منظوم در آن وجود نداشته (۱) او را من نوعی از خوانندگی و گویندگی است که آن هم خاصه با رسیان و شعر آن بربان بهلوی می‌باشد. (۲) و اشعار آنرا در دوره اسلامی فهلویات میدانند اند و غالب آنها از بحر مشاکل یعنی از یکی از بحوری بوده که اختصاص بخود ابرانیان دارد و از مختربات خود ایشان است. « رباعیات باباطاهر جزء پهلوی است ». لاسکوی بفتح کاف و بخسرو و اصلاً نام مرغی خوش آواز بوده و با رسیان یکی از نواهای خود را بمناسبت طرز خوش نوای آنمرغ لاسکوی خوانده اند مثل آنکه عربان سیجع کلام را از روی سیجع حمام برداشته اند. (۳)

این اشعار و الحان وزن سیجع و منظم نداشته و تناسب آنها تام نبوده بلکه هیئت‌هایی بوده اند تام مانند. (۴)

ابی هلال از ادبای معتبر عرب گوید: « یکی از فضایل شعر اینکه صاحبان قرایح صافیه و نفوس اطیفه چون الحان را بشنوند ساختن آنها را جز دو کلام منظوم از شعر، کوارا و مطبوع ندارند و کلام منظوم الحان را

(۱) میارالاشعار خواجه نصر و کتاب المعموم طبع روپرسور بروون ۱۷۰

(۲) رهان قاطم لغت « اورامن »

(۳) میارالاشعار صفحه ۴

(۴) میارالاشعار صفحه ۴

بمنزله ماده است که قابل یذیرقн صور شریفه آن میباشد مَر اینه نوعی از الحان در فارسی وجود دارد که الفاظ آن در قالب کلام غیر منظوم ریخته میگردد » (۱) مقصود ابی هلال از این عبارت همان الحان دوره ساسانی است .

از روی همین قراین و دلایل که اجمالاً مذکر آنها کردیدیم میتوان در ک ترد که شعر در دوره ساسانیان وجود داشته و بالنسبه دامنه آن هم وسیع بوده چیزی که هست حملة عرب از آن باقی نمیداشته و اشعار دوره مزبور را مانند آثار دیگر محو و ناود کرد. از نکاتی که باعث انکار وجود شعر در عصر ساسانی شده و منذرین را جسور کرده باقی نماندن اسم شعرای آن دوره است !

مدعايان گويند : « اگر شعر در دوره ساسانیان وجود داشت البته نام یکی دونفر از شعرای عصر مزبور نیز بجا میماند چنانکه اسمی یکی دو سه نفر از حکما و اطبا و چند نفر از موسیقی دانهای آن باقی مانده و همین باقی ماندن اسمی این حکما و موسیقی دانها دلیل بر وجود حکمت و موسیقی و طب است و نماندن نام شاعر دلیل است بر عدم وجود آن ! »

این دلیل اکرجه چنان قوت ندارد که عدم وجود شعر را ثابت نماید و در حقیقت در مقابل دلایل مقاومت نمیتواند ، ولی برای رد همین اظهار هم میکوئیم تصور میرود که در دوره ساسانی شعر و موسیقی کار پیکنفر بوده هر که سرودن شعر میدانسته ناچار تحصیل موسیقی میگردد و هر که ذوق موسیقی داشته به سرودن اشعار میپرداخته و این نکته را میتوان از رابطه کلی شعر و موسیقی تایید کرد و بعلاوه چنانکه در فوق شرح داده شد مضامین الحان خسروانی که جمله مدح و آفرین خسرو پروین بوده همه را باربد چهرمی موسیقی دان مشهور تر کیب کرده بوده است و همین شاعر بودن باریک تصور مارا تایید مینماید .

۵ - خطابه

ایرانها ذاتاً قومی فصیح بودند و در خطابه مهارتی تمام داشتند سلاطین ساسانی هریک در موقع جلوس خود خطابه غرا قرات است میگردند وارد شیر با بکان مؤسس سلسله ساسانی از این جهت از تمام معروفتر است و خطابه را که در فارس در حضور بزرگان ایران درخصوص بزرگواری نزد ایرانیان وزشتی اعمال استکندر و اشکانیان قرات است کرده معروف و خلاصه آن در شاهنامه فردوسی و مروج الذهب مسعودی مندرج میباشد.

طبع خطابی ایرانی در عرب نیز تأثیر گرده توضیح آنکه اهل یمن از جب تشریف خطابا در میان عرب ممتازند و یکی از علل این مسئله بتصدیق محققین نازی نزد همانا اختلاط اهالی یمن است با ایرانیها که اهل خطابه و فصاحت بودند (۱) و این اختلاط در دوره که یمن در تصرف ایرانیها بود (از اوآخر سلطنت انشیروان ظاهر و اسلام) صورت گرفته است.

۶ - علوم

یش ذکر شد که انشیروان و شاپور از زبان یونانی، طب ومنطق وغیره را بفارسی نقل کردند این علوم و ریاضیات ونجوم از ساق هم مایه در خود ایران داشتند در ظل حمایت و تشویق سلاطین مذبور دایرة ایشان انساط یافته مخصوصاً دو علم طب و نجوم بسط کلی حاصل کرد.

وقتی انشیروان بیمارستان جند شاپور را برای تعلیم طب و معالجه مرضیاً بنا کرد علمای سریانی و یونانی را جلب نموده ناکمک

ایمان بازار اینعلم را در ایران رواج داد و همین مدرسه در دورهٔ نوشت بزرگ اسلامی بزرگترین عامل ابساط دامنهٔ طب در مشرق گردید. اصطلاحاتی که مسلمین در طب و نجوم و ریاضی وغیره مثل: سرسام و بیمارستان و پرکار و بوته «بوته» و استوانه و زیج و امثال اینها از ایرانیان اخذ گردید خود دلیل بر اهمیت داشتن اینعلوم در آن دوره است. ریاضیات مخصوصاً نجوم اهمیت شابانی داشته و طریقہ ایرانیها در محاسبات نجومی یا اصطلاح علمائی دوره اسلامی «مذعوب الفرس» از طرق معتبره اینعلم بوده (۱)

مسلمین ترتیب شهور قمری و منظم کردن سال خود را بهمث منجمین ایرانی واژ روی دستور آنها اصلاح گردند و خلفاً قبل از رواج علم نجوم در میان مسلمین منجمین ایرانی را در دربار خسود استخدام مینمودند.

۷ - حکمت

از حکمت ایرانیان قبل از اسلام اطلاعی در دست نداریم فقط از بعضی قراین مقدار ترقی اینرشته را در آن دوره میتوانیم درک گنیم. در عهد انوشتر و آن فلسفه یونانی که در این زمان بدربار ایران پناهند شده بودند فلسفه ایندوره یونان را که بفاسفه جدید افلاطون Néo—Platonismé موسوم است داخل ایران گردند و غالب محققین معتقدند که همین افکار منشا تصوف و عرفان عد از اسلام گردیده (۲) ولی باید دانست که اساس همین فلسفه جدید افلاطون هم از مشرق اقتباس شده چزیکه از حکمت دوره ساسانی باقیمانده و امروزه هم در محل دسترس عامه است باب برزویه طبیب میباشد که

(۱) کشف الظیرن جلد اول

(۲) Brown, Literary Hist. of Persia I, 422.

حَكَمْ مشهور ایرانی بزرگ مهر (بزرجمهر) بفرمان اتوشیروان و خواهش بروزیه بر کتاب کلیه و دمنه الساق کرده .
مقدار ترقی حکمت ایران و استادی بزرجمهر از همین یک باب
یخوی ظاهر است و اصول حکمت مخصوصاً احلاقيات اندوره را که
برزویه طبیب برطبق آنها تربیت یافته از عبارات ذیل بزرجمهر میتوان
در لک کرد حَكَمْ مزهور از زبان بروزیه گوید :

« با خود گفتم اگر بر دین اسلاف به، آیه‌ان و آقین
ثبات کنم همه چون آن جادو بادم که بر آن نابکاری مواظبت
مینما ید و به تبع ساف رستگاری طاعم بدارد و اگر دیگر بار
در طاب ایستم مهر و فا نمیکند ۵۴ جل نزدیک است و اگر در
حیرت روزگار گذارم فرست فایت گردد و ناساخته رحلات باید
کرد صواب و آنست که بر مواظبت و ملازمت اعمال خیر که
زبدۀ همه ادیانت اقتصار نمایم، و بر آنچه ستوده عقل و پرسندیده
طبع است اقبال کنم پس از رنجانیدن جانوران و کشته، مردمان
و کبر و خیانت و دزدی احتراز نمودم ، و فرج از ناشایست بازداشتم
واز هوای زنان اعراض کلی کردم ، و زبان را از دروغ و فحش
و بهتان و غیبیت بسته گردانیدم ، و از ایداء مردمان و دوستی
دنیا وجادوتی و دیگر منکرات برهیز واجب دیدم ، و تمدنی رنج
غیر از دل دور اند اختم ، و دره عنی بعث و قیامت و آواب و عقاب
بر سبیل افترا هیچ چیز نمذتم ، از ایمان بیویدم و به نیکان پیوسم .
ورفیق، خویش صلاح و عفاف را ساختم ۵۴ هیچ یار و قرین چون
صلاح نیست . » (۱)

باز در جای دیگر باب بروزیه حَكَمْ با نظر دقیق فساد اخلاق
مردم را بیان کرده و از آن رو عاقبت دولت ساسانی را پیش بینی
مینماید و میگوید : « خاصه در این روزگار تبره که خبرات بر املاق

(۱) کلیه و دمنه بهرامشاهی حساب امیر ظام ۵۷ (مینا نقل شده)

روی برگاجع نهاده است و همت مردمان از تقدیم حسنات قاصر گشته با آنچه ملک عادل اوشیروان را در اشاعت علم و احترام علماء و شمول عدل و رفاقت و تربیت خدمه تکاران و قمع ظالماً و تقویت مظلومان حاصل است می یینم که کارهای زمانه میل بادبار دارد و چنانستی آن خبرات مردمان را وداع ترددستی و افعال ستوده و اقوال پسندیده مدروس گشته»، (۱)

*

۸ — امثال و سیر و تاریخ

محققین و مستشرقین، ادبیات دوره ساسانی یعنی ادبیات زبان پهلوی را به دسته تقسیم کرده اند: ترجمه‌های اوستا، کتب مذهبی و کتب غیر مذهبی.

کتب غیر مذهبی پهلوی که عمده از آنها باقیمانده همه یا مشترک کتب امثال و اخبار و تاریخ است.

کتاب کلیله و دمنه که مجموعه از امثال مشرق است اگر چه قسمت عمده آن از هندیه است ولی یک جزء آن تالیف ایرانی است بعلاوه ترجمه چنین کتابی پهلوی بدیهی است که افکار ایرانیها را در همان دوره توضیح و تقلید آن ودادار نموده و همانطور که مسلمین و اروپائیان پس از ترجمه این کتاب بالسن خود تقلید آن پرداختند ایرانیان دوره ساسانی هم بلاشبه چنین کاری اقدام نکرده اند ولی بدختانه از این تقلیدهای کلیله چیزی باقی نمانده بلکه نسخه پهلوی اصل کتاب هم از میان رفته.

مسلمین همچنانکه در دوره هنرست علمی و ادبی خود در ریاضیات و طب بهندیها و در منطق و فلسفه بیوانانها تقدیم می‌کردند در اخبار و سیر و آداب و تاریخ و موسیقی و پند و حکمت نیز بایرانها اعتماد داشتند و ایرانیان را در

(۱) کلیله و دمنه امیر نظام ۶۴ (عبتا نقل شده)

(ا) موضعات خداوند میدانستند (۱)

اصل کتاب الف بلله ولیله که در قرون وسطی در تمام دنیا شهرت تامی داشته فارسی بوده توضیح آنکه مترجمین عرب پیش از قرن چهارم هجری کتابی را که «هزار افسانه» نام داشته از بهلوی عربی ترجمه کردند و بعدها بمزور سایر مصنفین مسلم و راویان اخبار، حکایات و تغییرات چندی داخل ترجمه اصل کتاب نموده آرا بصورت الفبله و - لیله امروزی درآوردند . (۲)

«سلاطین ساسانی خاصه انوشیروان عادل بجمع تواریخ شهریاران ایران و مضائق مایل بودند بنا براین قرمان دادند تاهرچه در اقطار جهان از روایات منظور پیدا شود یا یاخت و کتابخانه سلطنتی فرستند : چنین کردند وقطمات و آنابجه های بسیار مشتمل بروقایع کثیره در محل مزبور جمع شد و چون بزدجرد شهریار ، آخر پادشاه ساسانی یاخت شاهی نشست دانشور دهقان را که از بزرگان مداری بود و بوصفت دیری وحدت موصوف ، فرمود کتابچه ای مذکور را از ابتدای دولت آیومرث تا انتهای سلطنت خسرو پرویز مرتب سازد ، و فهرستی بر آن ترقیب دهد ، و هرچه از تواریخ سلاطین عجم درجزو های مذکور غیاشد مشار الیه از مؤبدان و آنها ان برسد و در جای خود درج نماید دانشور راه اطاعت رفته و تاریخی فراهم آمد باعلی درجه امتیاز و دتابی که دانشور دهقان (دهقان در اینجا بمعنای مورخ است) مرتب نموده و بر آن فهرست نوشته چنین بنظر میاید که باستان نامه نام داشته واصل و مأخذ فردوسی همان باستان نامه بوده . » (۱)

بعضی از مورخین و محققین کتابی را که در عصر بزد ترد

(۱) تاریخ الشدن الاسلامی ۱۶۴ ج ۳

(۲) تاریخ آداب اللہ ۴۹۶ - ۵۹۵ ج

(۳) تاریخ ادبیات مرحوم ذکاء الملک فروضی ۱۵۷ - ۱۵۱ (عیناً نقل شده)

شهریار، دانشور دهقان جمیع اوری نموده خداینامه کفته آند و خداینامه نام کتابی است که فاضل مترجم، ابن مقفع در اواسط قرن هشتم میلادی از پهلوی بعری نقش کرده و بنزمع آن کروه مأخذ فردوسی همین خداینامه ترجمه، ابن مقفع بوده است (۱)

غیر از خداینامه، ابن مقفع چند کتاب نفیس دیگر نیز از پهلوی بعری ترجمه کرده که دو کتاب از آجممه بنظر تاریخی بسیار مهم بوده است و بدینختانه نسخه هیچیک از آند وجود ندارد؛ دو کتاب مذبور یعنی کتاب تاج است در سیرت انوشیروان و دیگری کتاب سیر ملاوک عیجم. فقط از کتاب دوم شمه را که ابن قتبه مروی در کتاب عيون الاخبار نقش کرده باقی است. برای دانستن اسمی کتبی به از پهلوی بعری ترجمه شده رجوع شود به تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان (۲)

دیگر از کتاب معتبره که در دوره ساسانیان تالیف شده کتاب کارنامه اردشیر با بکان است که اصل نسخه پهلوی آنرا در ۱۸۹۶ در پیونی طبع کرده اند و فاضل مستشرق نولند که Noëldeke ترجمة آلمانی آنرا با مقدمه مفیدی در سال ۱۸۷۸ بزیور طبع آراسته است.



از آنچه تابحال گفته شد معلوم میشود که دوره ساسانی در تاریخ زندگانی و تمدن قوم ایرانی یعنی از مهمترین دوره هاست؛ علوم و ادبیات آن چنانکه دیدیم بالتسیه عالی بوده و اجداد ما در آنحضر برتبه عالی ارتقاء یافته بودند.

آداب و تمدن و علوم ایرانی‌های دوره ساسانی در دوره‌های بعد خاصه در دوره عباسی و نهضت بزرگ اسلامی تأثیر مهمی کرده و مقدمات بسیاری از امور را فراهم نموده است؛ عجالت ما در اینقاله می‌باشد از این موضوع صحبتی بدنبیم بهمین جهت بحث آرا بی‌موقع دیگر محول میداریم همینقدر متذکر می‌شویم که این تأثیر باندازه معمم و بزرگ بوده که یعنی از فضلای مستشرق روس موسوم به «اینوسترانسیف» آرا موضوع کتابی قرار داده و رساله بالتبه معتبری در اینخصوص تألیف کرده است و آنرساله بسال ۱۹۰۸ در پطرزبورغ طبع شده.

عباس آشتیانی

خواص و آراء

یافتن یک وجهه ملی آسان، ولی ناکاهداری آن مشکل است.

همان مخاطراتی که در دول استبداد، در تقرب پادشاهان متکبر یافت می‌شود عین آنها در حکومت‌های ملی در تقرب افکار عمومی موجود است. تنها فرق اینستکه تقرب بسلطین دشوار و تقرب بملت آسان و بر عکس حفظ تقرب دربار آسان و حافظ تقرب ملی دشوار است.

در پیشتر کرسی وجاهت عمومی نمی‌توان با عوام جنگید، بزرگان دشمن وجهای حقیقی اطمینانی است که از وجاهت خود دارند.

وجهای معروف (صالح) یا در عین وجاهت مرده یا کشته شده، ای اوجاهت خود را از دست میدهد؛ ولی در هر حال بعده از کشف حقایق و جاهت آنها عود مینهاد.

نویسنده - ۶ سال

اَنْعَلَابُ اَدْبِيٌّ

- ۳ -

قرن هفدهم - در فرانسه

در قرن هفدهم ادبیات فرانسه سرنوشت خود را برای اولین دفعه ظاهر ساخت و چون به قرن معرفت‌لوی چهاردهم متمی می‌شود لازم است که در نکاشتن تاریخ ادبیات این قرن قادری مطابقاً بیشتر بسط داد.

مالرب — اول شاعر معروف این قرن: فرا فسادو مالرب François de Malherbe — نخستین کسی است که ادبیات قرن هفدهم را به پایه بلند رسانید. مالرب بهمان درجه که شاعر معروف بود در زبان و صرف و نحو آن نیز دست داشته و گردش می‌کرد که دواصل عمدۀ ادب: شعر و صرف و نحو زمان را خوب به شاگردان خود بیاموزد و چون آثار وی با محظوظ و دوره زاد کاپیش موافقت نام داشت بزودی موفق گشت. او تقلید بونانیه را خوب ندانسته و بیشتر پیروی از سبک لانن می‌کرد ولی بیشتر قواعد ادبیات فرانسه را مرا عات می‌نمود و بسیاره خوبیش بعضی آثار خطبا و نوبنده کان اخلاقی و علمی روم را ترویج می‌نمود. ادبیات اینا لیانی را اندک می‌شمرد و تمیزی که بین نثر و شعر منظور میداشت فقط در ترکیب و شکل عبارات بود نه در امواج احساسات و افکار، و در هر دو قسم همان قواعد پرورداندن مطلب و اصل. قصود را معمول داشته و از هردوی آنها یک نتیجه منفرد می‌طبیبد که وصاحت و بلاغت بیان باشد و بین جهت اصول عقاید و اسلوب وی گذشته از قواعد فنی شعر در هر دو قسم قابل اعمال بود و بیشتر کوشش در توسعه و تکمیل زبان داشت چنانکه در اطاق وی بر روی شش هفت صندلی ادبای زمان لرزد و نشسته افکار و عقاید اورا آموخته و بدین طریق وی سر نوشت لغات را بحسب خوبیش گرفته بود.

بالر اک نویسنده معروف وی را — مقاد کنده و زجر دهنده لغات

لقب داده و میگوید : « در مسئله اسمی فاعل و مفعول زبان بادقت رای خویش را اظهار میداشت که گوئی بین دو ملت که بایکد گر کینه دیرینه دارند قشته و آنها و تمیکند . »

مالرب میخواست بقول خودش زبان فرانسه را پاک کند یعنی تمام لغات بیکانه و اصطلاحات علمی و فنی که از زبان خارجی داخل هرالسه شده و سایر لغات و اصطلاحاتی را که نویسنده های فرن پیش برای هوس خویش اختیار کرده بودند از زبان خود برآورد و خوشبختانه معاصرین وی با این خیال همراه بودند . مالرب زبان فرانسه را فقیر نمیکرد و فقط آرا از آلات میری میاخت و مخصوصاً با اصطلاحات درباره پایی تخت عداوت میور زید .

تمام مقصود خود را درین عبارت بیان کرده است : « باید برای هر احتیاج فکری یا عملی لفظی استعمال نمود و البته باید عمل نیز دفع احتیاج خود را در این باب از فکر بطلبد . اگر حرف زدن فهماندن مقصود است باید طوری حرف زد که مقصود فهمیده شود . بیان و لاطقه کابل آن است که مخلیلات اشخاص را به فهماند . » پس اصول عقاید مالرب بدین چند کاملاً مختصراً و واضح میشود :

بروراندن و رساندن مقصود - - وضوح و اجتناب از بولهوسی در کلام و قیاسهای عاری از حقیقت ،

در باب اساطیر عقیده وی بر آن بود که باید مطالبی عجیب براسته ادا کرد تا در همه جا مورد ابول و اعتنا باشد و از فهم یا افلا و هم دور نباشد .

در شعر عقیده مالرب این بود که کامات بسیط و مرکب با هم گافیه نشولد و سایر اوقافی معموب بکار نر وند . کسانیکه با اشعار رمانیکه آشنا باشند می دانند که اهکار مالرب در دماغهای اسانید و مانتیک بی نفوذ قبود است . چون معاصرین وی بسیلت مقصود اشعار او را می فهمیدند گمان میکردند که این قسم شعر گفتن آشنا است ولی کسانی که به خیالات وی آشنا گشته و شروع کردهند که بسبک وی شعر بگویند

دانستند که فوق العاده دهوار و بیول و ممتنع ایست چن‌انکه توفیل Theophile یکی از شیرای معاصر روی میکوبید :

« مالرب خوب شیر گفته است ولی برای خود گفته »

« من طالب شهرت اوستم ولی نمیتوانم پروری اورا بگشم »

خیلات و زیحمات مالرب ادبیات قرن هفدهم فرانسه را مشهور کرد ولی پس از وی چند نویسنده دیگر آمدند که توانستند قرن هفدهم را از پیر وی تعلیمات او محرف سازند .

مخا لفین مالرب - چند شاعر و نویسنده که پس از ملرب وجود آمدند مخالف خیلات وی بودند و عقیده داشتند ماید فرانسه همان سبک ادبیات قرن شانزدهم را حفظ کند ایشان را باز ماند کان و دیور آمد کان لقب دادند که معروف تراز همه بین آنها اگر بیداد و بینیه Agrippa D' Aubigné بود .

و پس از این طبقه سه نویسنده بزرگ که آنان را سه کار گمر Balzac کلاسیک لقب داده اند بودا شدند : اولی بالزاک (اول) و جمیع به سبک قدما را عقیده خود را در ارار داده و در ضمن طرفدار خیالات ادامی در باری (پرسبو Précieue) بود ، دویمی : شابلن Chapelain میخواست در انتقاد سبک جدیدی بیندا کند ولی چون افکار وی روشن نبود خواهی اخواهی در جریان کلاسیک داخل شده و یکی از موسسین این مدرسه شمار رفت ، سومی : دکارت Descartes ، فیلسوف معروف ، ولی نوشته جات او نه باعث افلاطی در زمان وی کشت و نه کسی در آنیه پیداشد که اراو تقلید کند و شاید بهمین ملاحظه که اول شخص در این عقاید بوده تا حال چیزی از شهرت وی کاسته نشده است . در جمله های طولانی او که برار کلمات مترادف و عبارات مترادف است فقط این نکته ظاهر نشود که دکارت خواسته است از روی عملیات سطحی اشخاص بی به احراق درونی ایشان بپرد .

تا پیش آکادمی فرانسه - مارکیز دو رامبوبیله Marquise de Rambouillet - یکی از زنان متموله و معروفة باریں در خانه خود

میعاد کامی برای فضای دوره خویش تاسیس کرد که به هتل دورامبویله Hôtel de Rambouillet احرار نمود . ادبی آنوقت پاریس اغلب در روزهای مقرر در آنجا حاضر شده مسائل ادبی را طرح نموده و اغلب سرنوشت ادبیات فرانسه در خاله رامبویله قطع میشد . نویسندهان و شعراء اغلب از آنجا کسب شهرت کرده و در مبارزه ادبی آن زمان داخل میشدند .

کم کم اثراتی که از این همچون خصوصی نمودار شد بخال تاسیس آدکامی فرانسه را در دماغها وارد کرد و به تقلید اینلایانی ها برای مذاکره در استعمال لغات و اصطلاحات و انشای کتاب لغت و مداره در کتبی که میباشد منتشر شود در ۱۶۳۵ بمساعدت ریشلیو Richelieu وزیر و سما از طرف دولت آکادمی افتتاح شد .

گرفتاری و تراژدی - در اوایل قرن هفدهم چند نفر نویسنده از قبیل آنکسالدر ها ردی Alexandre Hardy و نتوبل Théophile باقفالهای شعراء اسهامی و اینلایانی یک قسم جدیدی از تراژدی را در فرانسه آورده و بعرض نمایش گذارندند که آن به تراژدی خوانده شد . پیر کرنی Pierre Corneille علاوه بر آنکه یکی از نزد کثربین شعراء فرانسه و برترین نویسنده زمان خویش اوده در تراژدی اول شخص است و او نخستین کسی است که توانست از بیچه و خم مشکل کوی و بروزهای تاثر مضمون خویش را ملاحظی ایخشیده و نتیجه درخششده برای عبرت ناظرین از تاثر های خویش بگیرد . کرانی در کمدی شروع اسفلم هرمانی کرد و دو تازرسید (Cid) و دروغگو (Menteur) را به نمایش در آورد ولی سپس خود را به تراژدی مختص ساخته شامکار های جاوید باقی گذاشت . کرنی در ضمن تراژدی ای نزدک دو چیز را فقط منظور میداشت و آن عظمت تاریخی اشخاص و رشدات بهلوانان تاثر بود . کرنی سعی کرد که همواره صفات نیک را در نهاد اشخاص والمود سازد و در حوزه های تاریخی بی در بی سخاوت ، وطن پرستی ، شرافت دوستی ، رحم ، فداکاری و عزت نفس را بعرض نمایش گذارده و عشق

وا در درجه دوم فرار میداد . انشای کرنی فقط عیبی که داشته، این است که المساوی و مختلف بوده گهی در کمال فصاحت و کامی منتہای سادگی را دارد و بقدری قواعد معالی و بیان و قولان ارسطورا مراجعت میکرده که در تندگای عبارت همیشه غوطه ور میشده و بزحمت کشته میانی را از گرداب لفظ بیرون برده است . پس از کرنی یک ناتر نوبس دنکر ، روترو Rotrou ، پیداشد که فقط شاگرد و مقلد کرنی بود .
نویسنده کان اخلاقی - دسته از کشیشها باسم زانسینیست

Jansénistes در عهد پر رویال Port-Royal فرار کرفته و شغل خود را به آموختن و تعلیم اصول اخلاقی منحصر ساخته بودند . باز پاسکال Blaise Pascal معروف ترین نویسنده های این سلسله و مکنی از زنی های بزرگ اخلاقی قرون گذشته . بهان شبو شروع به نکاشتن آثار نزدیک نمود . در قسمت اول عمر خود به تحصیل علوم طبیعی و ریاضیات مخصوصاً حندسه پرداخته و نویس زندگی خویش را به موضوعات مذهبی و اخلاقی و اگذاشته و دو کتاب معروف در آن زمان نوشته : زنهی ولایات (برونسیال) (Les Provinciales) مرکب از هشت مکتوب است که در آن این نویسنده معروف اصول عقاید اخلاقی زانسینیست هارا اشعار نموده و با یک لحن شدید که در خور هر نویسنده فصیح زبانی است عقاید زژویت هارا (Jésuites) باطل شمرده - رساله : اوکا (Pensées) لسمتی از کتاب مفصلی است که پاسکال در موضوع مذهبی شروع به نکاشن نموده و هلت نیافت که انجام دهد . پاسکال در بیانی که داشت میکفت انسان هرگز سر و شت خود را در این کیفیت نایابدار بیان نمیرد - لار شفو کارد Larochefoucauld یکی از رجال درباری و شاهزاده مقنذ بدوان عمر خود را به دسیسه هایی در ضد دیشیوی، وزیر گذرانده و سهیس به الشای کتاب فصیح (Maximes) برداخت . در ضمن یند های خود کامی عقاید شخصی و اغراض خصوصی را جلوه گر ساخته ولی عموماً اندرزهایی قابل توجه نکاشته است .

قاریخ - در قرن هفدهم جامه نو بوشید : نویسنده کان درباری «

کسانی که با وقایع روبرو میشدند ، اتفاقات زمان را بطرز یاد داشتهای شناختی ، احساسات خصوصی : Mémoires ، جلوه گر ساخته و کاهی هم کم و بیش عقاید خود و محیط خویش را در ضمن تاریخ یاد گردید و بقیه ها تادرجه تاریخ را پیر و افکار خویش ساخته بودند . درین این نویسندگان عده بسیاری از زنان درباری گه همدم و محروم راز پادشاهان وملکه های زمان بودند ، از قبیل مدام دوموتولی Mme de Motteville مادمواژل دومن پانسیه Mlle de Montpensier و شیره امکار سلاطین و ملکه های معاصر خود را بروی کاغذ آورده و گمان می کردند که فقط گفتار پادشاهان است که بیواند در آنیه عهده دار راست گونی و حقیقت نمائی باشد و بهمین جهه تاریخ در قرن هفدهم عمومیت خود را از دست داده و منحصر به تاریخ درباری شده است بطوریکه واقعه جنگی ناید و برخلاف ، تفصیل شکارهای روز پادشاه پادشاه هر چه لمامتر و کامی آبیخته با اغراق بسیار ضبط شده و در صفحه ۸ پایدار تاریخ باوفای بسیار منقوش گشته است ، یک گشیش معروف آن زمان ، کاردینال دورترس Cardinal de Retz باز بلاحظه اینکه بادرنار معاشرت داشت مشاعرات خود را بلباس تاریخ درآورده است ولی وی گاهی از این موضوع تنک بیرون رفته و اطراف درنار ، ملت و طبقه و روحانی را نیز نگریسته است درشناسانی اشخاص چون ای همارت نبوده اخلاق معاصرین خود را تادرجه بپی غرضانه به آیندگان معرفی میکنند .

زمان - بعضی از زنان درباری که ذوق نویسندگی داشته و چون از دسایس حوزه سلطنت دور و طرف توجه پادشاه نبودند نمیتوانستند بآن اسلوب و سبک مخصوص تاریخ بنویسند ، ناچار در نوشتن مراسلات شخصی جنبه ادبی را گرفته و مکاتیب خود را یکی از ارکان ادبیات زمان قرار دادند . در راس این سلسله مدام دوسوینه Mme de Sevigné بجای دارد چه مشهّات او در زمان های بعد اهمیت بسیار یافته و در اولین رتبه جای گبر شد . پس از ای مدام دومات نون Mme de Maintenon بجای آمد که باز در مراسلات وی انزیگهای درباری خود نظری نمیکنند .

رمان چون هلوز از ایتالیا و اسپانی قدمی دور تر نگذارده بود فکارندگان این دوره مبادرت نمی کردند که انسانه را با ادبیات، و چیزهای فادرست و واقع ناشده را با الفاظ دهانی آشناشی دهند - اول کسیکه باین اقدام مبادرت جست همین مادام دومنت نون بود و چون مقامی بلند در دربار وهیئت اجتماع داشت هدف ملامت و غرض آمیزی نکشت این نویسنده یک رمان معروف نوشته است که هر چند قدیمی ترین رمانهای بسبک امروز است ولی تاکنون در درجه اول یکی از صندلیهای ردیف بالارا اشغال نموده است و آن کتابی است موسوم به شاهزاده خانم کاو (Princesse de Clèves) که در تاریخی اسلوب و لطافت عبارت تا درجه منحصر به داست . همینکه رمان پیدا شداول زنها که طبعاً بیشتر مایل بتفرج ادبی و آموختن انسانه های بیش یا کم درست بودند رمان را پسندیده و این سبک را بین ادبائی که در تحت نفوذ عالم نسوان آنوقت بودند ترویج می کردند . تا سپس رمان را خواهان بسیار پدیدار کشت کم کم روز ازون شده تا بمقام کنونی رسید .

سعید نقیسی



بزرگان

(زوهان وولف گانک گوته)

Johanne Wolfgang Goethe

زوهان وولف گانک گوته ، یاولین نویسنده و شاعر شهرالمان ، در سنه ۱۷۴۹ ميلادي ، در يكى از شهر هاي بروس غربى ، موسوم به (فرانکفورت) ، از يك فاميل اصيل و شريفى متولد گردید . پدرش - يكى از ندمای امپراطورى واخ خصايل و صفات حسنه ثبات ، استقامت و خوشروئي و شيرين خلقى ، وطن برستى و رشادت بهرور بوده است . گوته ، از مادر ذكالت و افكار لطيفه و احساسات رقيقه وازپدر ثبات واستقامت را يارث برده است .

گوته ، مقدمه در شهر تولد کاهش باخواهر خود (کورنهى) Cornelie مشغول تحصيل شد و سپس در ۱۶ سالكى برای خواندن درس حقوق و تكميل تحصيلات خويش عازم (لايبزيك) Leipzig و در آنجا به دارالفنون داخل شد . به فن نقاشى بسيار مайл و به ادبیات نيز عشق مفرطی داشت . در اين يين مریض شد و مجدد به خانه پنر برگشته پس از مدتى از آنجا به استراسبورك عازم گردید .

در (لايبزيك) آذون برای دفعه اول دو قطعه از اشعار در . اماتك خود را به معرض ظهور آذارده بود . کمی بعداز خروج از استراسبورك ، اولين درام بزرگ خوبش (گوتزفون بدلی خشنک) را قالب نمود و مردم ان را باحرارت قبل توجی دریافت داشتند . سپس در ۲۵ سالكى رومانى با س (ورتر) werther طبع نمود . طبع اين كتاب يك واقعه مهم و بزرگى در عالم ادبیات المان بود .

پس از آنکه در شهر (وایمار) به حضور تراندوف (شارل - اوست) معرفی شد، بزودی یکی از اشخاص بزرگ ام مملکت کوچک گردید: واخ خود را در کارهای دربار و ادارات مملکتی مشغول میداشت تابع قام وزارت انجا رسید. اما خسته‌گی و سالات بدروی آور شد واخ تقریباً بطور مخفیانه به ایالتی مسافت کرده در انجا درام موسوم به (آگتوون) را تمام کرد.

این مسافت تغییرات کلی در خیالات و افکار او داد و پس از برگشتن از این مسافت، ترازه‌ی (تورکانو - ناسو) را تالیف و (ابنی زنه‌ی) را تصویب نمود.

زمانی بعد کتاب (مرنیه‌های رومن) که تمایل و عشق خود را نسبت به (ولپوس) در ان ظاهر کرده بود تالیف نمود. این زن کهیک گل فروش زیبا و ساده بیش نبود بزودی (گوته) را بشوهری خود اختیار کرد.

پس از زمان کمی عقد دوستی بسیار می‌حمدی باشیلر Schiller بسته در تبیجه (کزنه‌ی) را که مشتمل بر قطعات کوچک آوچک هیجانی بود باهم نوشته (کزنه‌ی) اغتشاش و اضطراب بزرگی در علم ادبیات قرمن حاصل کرد. گوته بعداز (کزنه‌ی) پشتسرهم، غزلات (هرمان دوروته) (وسائلهای شاگردی ویلام مایستر) را نوشت. پس از همراهی خود با (شارل - اوست) در صحرای فرانسه غذله در حوالش اختلالی حاصل، و این اختلال تا آخر عمرش باقی ماند.

درین تالیفات اخیرینش باید (فوست) Faust یا شاهکار مهم (گوته) را شناخت؛ (افسانه‌های رویاه) (اعمار و حقابی زندگانی‌من) و بسیاری از تالیفات نائم دیتر، (دیوان شرقی) (سحرای فرانس) وغیره را نیز باید متنذکر شد.

گوته . همانطوری که در ادبیات زحمات زیادی نشیده و جزو ادبی درجه اول المان بود ; به علوم نیز مایل بوده و خدمات خوبی به عالم علم کرده و بسیاری از کشفیات قرن حاضر را ، اوپیش یینی و اشاره ادا شده است . و کتاب (نظریات و نکها) از تالیفات اوست . علاوه بر تالیفات بدین زیادی (گوته) ؛ مکاتب بسیاری از خود باقی گذارده است ؛ در مصاحبه خود با منشیش (آکدمن) با نهایت خوبی شرح زندگانی و تالیفاتش را میدارد .

گوته - در سال ۱۸۳۲ در ۸۳ سالگی دار فانی را وداع نکته . از خود نام بزرگ و تالیفات درخشنانی بجای گذارد زیرا هوش و ذوق سرشارش اورا فوق العاده بزرگ نموده در جزو ادب و شعرای درجه اول المان محسوس بشد داشت .

س . محمود

رامعی

برک حکل

من برک گلم باغ شبستان من است ،
و آن بلبل خوش لهجه غزلخوان من است ،
نو باوه شب ، که شبنهش میخوانند ،
هر صبح به نیم بوسه مهمان من است ،
(بهار)

اویات

از آثار شیلر

دستکش - (۱۵۳۰ میلادی)

اعلیحضرت فرانسوا در جلوی ناغ « شیر » نشسته منتظر چنگ
و حوش بود . دور اورا اعیان و از ران مملات احاطه کرده بودند .
بالای غرفه ها دور تادور خانهها در آرابیش قشنگی منتظر تماشا بودند .
شاه با انکشافت اشاره می کند : در محوطه که قدری دورتر
قرار دارد باز میشود و در آن شیری باوقار و طمأنی به - با قدمهای محنط
و آهسته داخل میشود . اطراف خود را بایث حالت موقرا نه و
می صدائی نظر میکند . خمبازة طولی میکشد . بالهای خود را
نکان میدهد . جوارح را امتداد داده تمدد اعصاب و عضلات میکند
و بالاخره دراز میکشد .

شاه مجدد اشاره می کند : سرعت و چالائی یک دردویی
بان میشود : از آنجا با عجله و با جهشی وحشیانه یک بیر بیرون میدود .
همینکه شیر را می بند قدری اورا نکاه کرده بصدای بلند میگرد .
بامد خود دائمه مهیی را در فضا دور میزند . زبان را بیرون آورده
دراز کرده و متوجهانه بدور شیر چرخ میزند . بالاخره با فرقه های
دور هم و مدهش خود را بهلوی او بر زمین آنداخته سکونت
اختیار میکند .

برای مرتبه سوم شاه اشاره می کند : اطاقک دودره باز شده
دوبلنک یکمرتبه بیرون می چهند . آنها با تهور و جساری که اصرار شان را
در جنگجویی ظاهر میساخت خود را بر روی ییر می افکنند . اما

این حیوان آنها را با چنگالهای قوی خود طرد میکند در این وقت شیر با
غرض مخصوص خود بر می خورد . سکوت فرا میگیرد . دور تادور و
دوا جوامات میخواف و وحشتگ نوع گسر به که از فطرت سبعت و
خونخواری گرمند محاصره میگشتند .

در این موقع از نرده مهتابی دستش فشنگی که میخوی از آن
آشکار بود تعلق بست دلابزی دارد میان شیر و بیر پائین افتاد .
بطرف شوالیه دل رکس بالجه سخره آمیزی مادموازل گرنگوند رو
کرده گفت : « آقی شوالیه ! محبت شما اینقدر گرم و پایدار
هست که هرساعت با قسمهای سخت آنرا تا بید میگردید ؟ پس دستش
مرا برداشته بعن رد کنید . »

شوالیه بدون تامل با سرعت و چالاکی پائین دویده در محوطه
موحش و خطرناک داخل میشود . با قدمهای استوار از وسط حقیقی
و حوش سبع عبور گرده دستکش را با چلاکی میراید . این منظره
عجیب را با وحشت و ترس - ولی توام با حقد و حسد - سایر شوالیه
ها و زنان درباری می نگرند . او دستش را شجاعانه بس می آورد .
تمجد و تحسین از هر زبانی فضارا پر میگند . با انگاه عشق آمیز
لطفی مادموازل از او پذیرانی میگند . اما شوالیه دستش را صورت
او پرتاب گرده میگوید : « خانم ! دیگر شکر لارم ندارم . منظور من هم
نشکر نیود . »

از همان لحظه اورا ترک گفت

س : رضا . هنری

آثار اساتید

مقدمه

مهری گر بکام شیر در است ،
 شو خطر کن ، زکام شیر بجوی !
 یا بزر کی و ملک و عزت و جاه ،
 یا چو مردانت مرک رو باروی !

حنظله بادغیسی

* *

متواسطین

چون جامه چرمین شرم ، صحبت نادان ،
 زیرا که گران باشد و تن گرم ندارد !
 از صحبت نادان بترت نیز بگویم ؛
 خویشی که توانگر شد و آزم ندارد !
 زین هردو بتر پادشاهی دان که در اقلیم ؛
 با خنجر خونرباز دل نرم ندارد !
 زین هر سه بتر با تو بگویم که چه باشد ؛
 پیری که جوانی کند و شرم ندارد !

ابن یعیه

* * *

متاخرین (✿)

بشیخ شهر فقیری زجوع برد پناه ،

بدین امید که از لطف خواهدش خوان داد !

هزار مسئله پرسیدش از مسائل و نفت :

که آر جواب نکفته نباید نان داد !

نداشت حال جدل آنفقیر و شیخ غیور ؟

برد آش و نانش نداد تاجان داد !

عجب ! که باهمه دانائی این نمیدانست ؟

که حق به بندۀ نه روزی بشرط ایمان داد .

من و ملازمت آستان پیر مغان ،

که جام می بکف کافر و مسلمان داد !

صبوری - ملک الشعرا

(*) این قطمه اخیر را دو نسخه بخط مرحوم ملک الشعرا صبوری دیدم و جون در نسخ دیگر دیده و
شیوه نشده است ، بقین ال آنمرحوم است ، لهذا نام ایشان نوشته شد .
ملک الشعرا صبوری در ۱۲۵۷ در خراسان متولد و در ۱۳۴۴ در خراسان وفات یافت . پدر
آنمرحوم از اهالی کاشان و صاحب دستگاه های حریر و خوارماقی و درین فن سرمایه دار و تاجر بود .
ملک الشعرا در جوانانه بصعبت اهل فضل و سیده وطن شعری نوبن و قادر یافت . واز طرف ناصر الدین شاه
بلقب ملک الشعرا آستان قدس رضوی علیه السلام مقیم گردید - داشتند ، ادیب ، حسان ، باستقنا ،
گویم النفس و وطن برست بود - فطرتا ، متین و ممتاز و در فن قصیده سرایی زبردست ، و متع بلکه
قدما بوده ، وبالطبع از هجو سازی نفرت داشت . بدین واسطه در هر خود محترم و همیز و معروف شد
- چیزی از هیجان صبوری ۹۰ هزار بیت است .

۰۰

معاصرین

زدی کبر و نخوت کار کر را
که بس کوتاه دانست آن نظر را
چو مزد رنج بخشی رنج بر را
نه بینم روی کبر کشنج ور را
چه منت داشت باید يك دکر را
منت تاب دوان نور بصر را
چو و کل بالای سر دارم پدر را
که بیند زور بازوی پسر را
بکری بادر دست خود کمر را
که بی منت از آن چینم نمر را
خورم با کام دل خون جکر را
آجبا باقی است جا عجب و بطر را
ست انم از تو باداش هنر را
کهر دادی و بس دادم کهر را
چ، کبر است این خداوندان زر را
چو محتاجند مردم يك دکر را

شنیدم کار فرمائی نظر کرد
دوان کار کر از وی بیازرد
بکفت اینجور این نخوت از چیست
من از آن رنجیر کشتم که دیگر
تو از من زور خواهی من زتو زر
تو حرف من نمائی بدره سبـم
من فرزند این خورشید پر نور
مدامش چشم روشن باز باشد
ذنی يك بیل اکرجون من در این خاک
نمـآل سعی بـشـانم در این باغ
لخواهم چون شراب کس بخواری
زمن زور و زتو زر این بان در
فشنام از جیبن کوهر در این خاک
نه باقی دارد این دفتر نه فضل
بنکس چون رایگان چزی بخشنند
چرا بر یکد کر منت هزار ند

(ایرج میرزا - جلال الممالک)

**

آسکه کمتر شنید پند پدر ، روزگارش زیاده پند دهد !
وانکه را روزگار پند نداد ، تیر زهر آبداده پند دهد !
ملک الشعرا - بهار

اعشار

قصیده

بـث الشـکوـی

حمل ۱۴۳۶ - در اثر توفیق روز نامه نوبهار

فرسوده و مستعند و لام
 باوه است مکر دلیل و بر هانم
 یا خود شخصی نجف ار کانم
 از بهر دونان بکاخ دو نام
 در یوزه گر سرای سلطانم؟
 سیلی خور هر سفیه و نادانم
 مردم دگرد و من دگر سانم
 زبردک مخـشـتـی نـهـی دـانـم
 نـهـ خـوانـ خـواصـ رـاـ نـکـدانـم
 در خـانـهـ خـوـیـشـتـنـ بـزـنـدـانـم
 یـكـ رـوزـ زـنـدـ سـفـیـهـ بـهـتـانـم
 زـیرـاـ کـهـنـرـ فـرـیدـ دـوـ رـانـم
 سـیـلـاـهـ رـوحـ بـرـورـقـ رـانـم
 بـیـرونـ شـدـهـ اـزـ مـیـانـ اـقـرـانـم
 خـورـشـیدـ فـروـغـ بـخـشـ اـیـرانـم
 مـانـدـهـ معـنـ وـ شـهـلـ وـ شـیـانـم
 مـطـبـوعـ روـاقـ وـ مـرـدـ مـیدـانـم
 نـاـکـمـ چـوـ بـورـ سـعـدـ سـلـمانـم

تابـرـ زـبـرـدـیـ اـسـتـ جـ وـ لـامـ
 سـحـرـهـ استـ مـکـرـ سـطـورـ اوـرـاقـمـ
 يـاـخـودـ مرـدـیـ ضـعـیـفـ تـدـبـیرـمـ
 يـاـ هـمـیـچـوـ گـرـوـهـ سـفـلـهـانـ هـرـرـوزـ
 پـیـمانـهـ کـشـ روـاقـ دـسـتـورـمـ؟
 اـیـهاـ هـمـهـ نـیـسـتـ ،ـ پـسـ چـراـ درـرـیـ
 جـرـمـیـ اـسـتـ مـرـاـقـوـیـ کـهـ درـاـینـ مـالـکـ
 اـزـ کـیدـ مـخـثـانـ بـرـنـجـ مـنـ
 نـهـ خـیـلـ عـوـامـ رـاـ سـرـ آـهـنـگـنـیـمـ
 بـرـسـبـرـتـ رـادـ مـرـدـمـانـ زـیـنـرـوـیـ
 یـلـ رـوزـ کـسـنـدـ وـ زـیرـ تـبـعـیدـمـ
 دـشـنـامـ خـوـرـمـ زـمـرـدـ نـادـانـ
 زـیرـاـ بـسـخـنـ بـکـانـهـ دـهـرـمـ
 زـیرـاـ کـهـنـرـ بـنـقـشـ بـنـدـیـ مـعـنـیـ ،ـ
 زـیرـاـ پـیـشـ چـنـدـقـرـنـ چـونـ خـورـشـیدـ
 زـیرـاـ بـخـطاـ بـهـ وـ بـنـظـمـ وـ نـثرـ
 زـیرـاـ بـحـمـاسـتـ وـ سـعـاحـتـ نـیـزـ
 زـیرـاـ بـلـطـایـفـ وـ شـدـایـدـ هـمـ
 اـینـ اـسـتـ کـنـاهـ مـنـ نـهـ اـزـ هـرـ گـامـ

یا آنکه مرا بزند خود خوانی
یا آنکه تورا بزند خود خوانم

فیلم از اینکه خود گونی
بادردان چون زیم که نه دزد
نه مرد فریب و سخه و زرق
چون آتش روشن است گفарам
بر فاچه نیست بایه فضام
از مغز سراست توشه جسم
بس خامه طرازی ای عجب آشته است
بس راه نورده ای در بغا هست
نه دیر غوده اند اف کارم
ذینکونه آنست بدالیان بر هفت
نه خسرو هند سوده چندالی
از نعمت دشمنان آزادی
و امروز عمید ملک شامنشاء
قرخ حسن ای بو سه آن کز فهر
تا کام معاندان روا سازد
ویں رنج عظم تر که در صورت
نا کرده دمه معافیم گوئی
عمری هوای و صلت قابون
در عرصه کبرو دار آزادی
تفیع حد فان آسست بیونم
آیقتم کدم کسر به بیرونی قانون
و امروز چنان شدم که رکن
ای آزادی خجسته آزادی

١٢

۶. نظر دیگران

- پارسیان -

- ۲ -

النکتیل دو پیرون (Anquetil Duperron)

خوش بختانه چهار صفحه سواد یکی از لسته دارالفنون آکسفورد پلاریس فرستاده شد و آنها با بدست مستشرق جوان، انکتیل دو پرون افتاد. این جوان بیست و دو ساله متوجه جاه طلب پیدا کردن اوراق مزبور را آکانه اثر دست شبیه و ما در ویت مقدار در کشف یک حقیقت بزرگ دانسته مصمم شد که تمام فعالیت و قوای طبیعت پیر حرارت خود را وقف نیل باشند مقصود نماید و بالاخره باین ترتیب پیرو کشتن نعمت یافته، فائنه و مقصود زندگانی خود را دریافت نمود. خود دو پرون مینویسد: « من بلاذرگ مصمم شدم که این هدیه غریب ادبی را بوطن خود قدیم نمایم و جسوارانه عهد کردم که این کتاب هارا ترجمه نمایم. بل براین عازم مسافت بمشرق و تحصیل زبان قدیم فارسی در کجرات و کرمان شدم »

با وجود اینکه انکتیل دو پرون از خانواده متمولی بود و ممکن بود. باداشتن یک سمت رسمی برای تحصیل زبان فارسی مسافرت به شرق نماید و هم‌ذا از تمام مشقات و زحمات صرف نظر کرده با وتبه تابیانی داوطلبانه داخل قشمون که مانی فرانسه شد و در یک صبح سرد ماه نوا ابر ۱۷۵۴ با کروهان خود عازم سفر گردید.

بعد از سفر کت دیو پرون افواه مشار الیه اقداماتی کرده حکم معافیت او را از خدمت نظامی خادر نمودند، بطوریکه در وقوع ورود او به بندر لوریان (Lorient) محلی که باید سوار کشتن شوند. حکم مزبور به مشار الیه رسید و در ماه فوریه ۱۷۵۵ انکتیل بعنوان یک مسافر

آزادی سوار کشته کردید . مشقات و زحماتی که انتکتیل در این سفر متحمل هده است بقدرتی زیاد است که اگر مشارالیه باعزم اهیان و رای ثابت خود قبلاً انها را پیش بینی میکرد ، یقیناً از این سفر صرف نظر مینمود . سفرنامه انتکتیل حقیقته قابل خواندن است . مسافرت مشارالیه هفت سال طول کشیده در اوائل ۱۷۶۲ بیاریس هرآجعتم نمود . قسمت عمده و مشکل کار انجام داده شده بود . قسمت سهل تر کار باقی بود که در ظرف هه سال از طرف دوپررن انجام داده هد و در ۱۷۷۱ کتابی در تحت عنوان « زند آوستا ، تالیف زردشت ، محتوى اکار مفنن مذکور راجع به فلسفه الهی ، علوم طبیعی ، عهادات و مقررات مذهبی و اخلاقی و یاره مسائل عمده راجع بتأریخ قديم ایرانیان » منتشر گردید .

نسبت باین کتاب از طرف علمای انکلیس انتقاد زیادی بعمل آمد علی المخصوص که توهین بدارالفنون اکسفرد از طرف انتکتیل در يك موقع دیگر بی اثر در خورده گیری علماء مزبور نبود . من جمله ویلیام جنس انکلیسی که بعدها خود از مستشرقین شهیر گردید مکتوبی در تحت عنوان « به ا . دوب . » بزبان فرانسه نوشته و منتشر نمود که سر تاصر بد کوئی و سخریه بود .

مرور ایام و ترقی علم از خدمات دو پررن بهتر قدر دانی کرده ضمانت اهتمامات او را نیز روشن نمود . معلوم شده اعتماد فوق العاده انتکتیل نسبت با ظهارات علمای پارسی که زبان فرس قدیم را بدون شناسائی کامل بزبان فارسی تازه ترجمه میکرده اند و پس از آن تحت اللطفی بزبان فرانسه ترجمه شده است باعث اهتمام گردیده است در صورتیکه اشخاص مزبور خود واقف بزبان کتب مذهبی خود نبوده فقط صورت ظاهر را اسبتاً محفوظ و معنی را ازدست داده بوده اند . بنابراین بعضی قسمت های گتاب انتکتیل حقیقته کاملاً عاری از معنی بود .

اوّن بورنوف

بدین ترتیب يك معنی در عوض معنای دیگری گذارد . همه

بود و برای حل ان لازم بود که فکر روشن و عمیقی پیدا شود که این رشته سردرگم را پیدا نماید. يك همچنین فکری شخصت سال بعد پیدا شد. هموطن انکتیل دوپررن، اوژن بورنوف مصمم شد که بطرز اساسی تری زبان قدیم ایران را تحصیل کرده با کتب مقدس پارسیان آشنا بشود. راست است که بورنوف زبان سانسکریت - یعنی قدیم ترین زبان‌های ایران هارا که شباهت کامل بازبان کتب زردشت دارد - کاملاً میدانست. عجب در این است که ویلیام جنس، دیموز، انکتیل دوپررن، من غیر مستقیم اسباب این شد که بورنوف به تصحیح اشتباعات هموطن خود و اثبات خدمات وزحمات او نائل آمد زیرا که ویلیام جنس در موقع اتفاق مقام مهمی در هندوستان با عشق مفرطی شروع به تحصیل زبان سانسکریت نمود و همکاران و مرؤوسین خود را بطوری تشویق و ترغیب نمود که حقاً مشارالیه باعث شناسانی زبان و ادبیات سانسکریت شده خدمت بزرگی بعلم مقایسه انسنه نموده است. شباهت بزرگی که مابین زبان آریانهای هند و ایران مکشوف شده بود بورنوف را وادار نمود که از ترجمه‌های مسموعی و غلط دستوران و یا علمای پارسی صرف نظر نموده عبارات کتب زردشت را بازبان سانسکریت مطابقه نماید. بدین ترتیب يك فصل یا يك سوره از کتاب ایرانیان قدیم ترجمه شد و بورنوف موقع کردید که بهتران علماء پارسی معنی کتب انها را در لغه اندازه دقت و زحمت بورنوف از اینجا میتواند معین شود که توضیحات راجع بیک فصل در تحت عنوان «تفسیر یاسنا» که در ۱۸۳۴ - ۱۸۳۵ بطبع رسیده است دارای هشتصد صفحه است.

علماء و مستشرقین بعد همه متابعت از بورنوف کرده سبک مشارالیه را اتخاذ نموده اند بنابراین بورنوف لست بزبان و ادبیات ایران قدیم حق بزرگی دارد.

فصل دویم

پیغمبر ایران - آوستا

تمام مذاهب عالم را -قطع نظر از تفاوت های خصوصی که دارند - به دو قسم میتوان تقسیم نمود: مذاهی کتاب مقدس (آسمانی)

دارند و مذاهی که کتب مقدس ندارند . کتب مقدس و یا آسمانی هر مذهبی محتوی دستور العمل های راجع به الاهیات و معتقدات مذهبی و اخلاقی میباشد و به بیرون آن مذهب دستور داده میشود که چه اعتقادی باید داشته باشد ، چه بگذرد و چه را مرتكب نشوند ، چه نحو باید عبادت نمایند ، بچه ترتیب باید رسومات مذهبی را اجرا نمایند ، در موقع مختلفه و مهم زندگانی چه نوع باید رفتار نمایند . این مقررات را معتقدین مذهب نمایند فقط صلاح اندیشی و رای شوروی تصور نمایند بلکه باید خود را مکاف در اجرای آنها دانسته بدون چون و چرا ، بدون مباحثه تبدیل قبول نمایند در صورتیکه اختلاف و شکی در اباب مسائل شرعی حاصل شود ، بیرو بالک عقیده نماید هرور بدالانی خود بشود ، بلکه باید مراجمه بکتاب مقدس و مخصوصاً به علماء و روحانیون مذهب خود نماید زیرا که برای اشخاص عادی ممکن است خیالی زود اشتباه حاصل شود در صورتیکه روحانیون - متخصصین در تفسیر و فهمیدن مسائل شرعی - مسلماً بهتر رفع اشکال را خواهند نمود . تردید در حقیقت مسلم دین ، انتقاد مقررات و احکام کتب مقدسه ، مستلزم عذابهای مسلم اخروی است و اگر این تردید و انتقاد بزیان آورده شود و یا علی بر آن مقرب گردد ، مرتكب ، علاوه بر مجازات های اخروی ، در این دنیا هم از طرف روحانیون و حکومت هائی که پشتیبان آنها میباشند مورد بازخواست و مجازات میشود .

* *

هیچ کس - فیلسوف بزرگ یا سلطان مطلق العنان - نمیتواند متوجه باشد که در مقابل اراده و مقررات او بشر هائی مثل او از گرانبهای قرین و غریز قرین حقوق خود - آزادی فکر و عمل - صرف نظر کرده مطیع و بی اراده صرف باشند ، هیچ کس برای هم جنس خود حاضر باشند درجه از خود گذشتگی نخواهد بود .

یک نفر بشر تازمانی اطاعت بشر دیگری مثل خود را طوها مینماید که برای خود تصور منفعی نماید ولی هیچ وقت همچو اطاعتی را جزء وظایف حتمی، و وجودی خود نخواهد دانست . اما اگر همان شخص

معتقد باشد که مقررات واحکامی که باو میرسد از مقام فوق بشری و کلام الهی است و این احکام ربانی بطريق خارق عادتی بیرون گردید کان و مبلغین احکام حق مستقیما از مقام روایت رسیده است و این بیکنید کان که پیغمبران و معلمین و مقتني ملت خود میباشند ، از خود چیزی اکتفته فقط احکام خدائی را بطريق خارق عادت و برسیبل الهام مستقیما از مقام خدائی دریافت میدارند ابلاغ مینمایند - فورا مطلب تغییر میکنند . على الخصوص که ملل قدیمه روحانی خیلی ساده تر ازما بود، و بواسطه عدم اطلاع از علوم طبیعی و اکتشافات جدیده قسمت هم زندگانی و بروزات طبیعت فوق درک آنها و خارق عادت بود و چون باقوانین طبیعت اشنا نبودند ، انحراف ازان قوانین بدرجۀ که اسباب تعجب دیر باوری ما میشود ، انها متحیر مینمودند . جرقه های حقیقت که در تمام مذاهب مکتوم است و مطابقت با احتیاج و تمایلات طبیعی و روحانی بشر مینماید از يك طرف ، اعتماد به خود مبلغین و رسول یمنی بهترین و داشتمند قریب مردمان هر فویی از یکطرف ، نفوذ فکری فوق العاده اشها در مقایسه با افراد متوسط محیط از یکطرف ، ملل قدیمه را معتقد . برسیدن احکام از مقام فوق بشری و عجز ذکر انسانی در درک اینکونه حقیق مینمود .



هر دو شعبه بزرگ آریانهای اسیانی - هندوها و ایرانیها - معتقد مذهبی بودند که تصور مینمودند مستقیما از طرف خدا بانها کشف شده است . هندوها مجموعه کتب اسلامی داشتند که موسوم به « وحدا » (دانش) بوده درنظر اشها مخزن اولین ربانی بود . کتب مقدس ایرانیان موسوم به « زنداآستا » است . هر دو مذهب تا حال هم از میان نرفته موجود است . مذهب اولی - با تغییرات مهی که برور زمان حاصل هده است - تا بحال هم معتقد چندین میلیون سکنه هند است . مذهب افانی مطابق شرحی که سابقا بیان کردیم ، فعلا فقط معتقد یک عدد از پارسیان مقام هندوستان و یک عدد قلیلی از پارسیان است که در ایران مانده اند .

ماین هردو مذهب شباهت و تفاوت شکفت اوری - همان شباهت و تفاوتی که ماین اعضاء یک خانواده - اعم از اینکه افراد مخصوص و یا مال هم لزاز باشند - موجود است .

ماهلا در این کتاب در باب ایرانیان که گردش روزگار در عصر حاضر ، انهارا اولین وارث عظمت ملی بزرگ عالم که از صفحه روزگار محو شده اند - آشور و بابل و مملک دیگر کوچک تر و کم عظمت تر از اینها - نموده است ، سخن خواهیم را .

« زندآوستا » غلط مشهور است

بواسطه اشتباهی که برای انکنیل دو بررن وساير پیروان او حاصل شده بود ، کتب تازه بدست آمده را « زندآوستا » خواندند وزبان ارا زبان زند نامیدند و بدین ترتیب در قاموس تاریخ اصطلاحات غلط داخل شد ، در صورتیکه اولاً اسم واقعی کتب مقدس ایران « آوستا وزند » یعنی قانون و تفسیران بیباشد ریرا که زند اسم علم نبوده بمعنی تفسیر و توضیح است . گاهی کتب مزبور بیک زبان نبوده بلکه در چند زبان که در ازمنه مختلفه و قسمت های مختلفه در ایران معمول بوده است نوشته شده است .

پس از بی بردن بمطالب مذکوره علمما کتب پارسیان را « آوستا » وزبان ازمان را زبان « آوستا » نامیدند . تفسیر هائی که بر آوستا نوشته شده و اضافه شده است بزبان فرون و سطای ایران یعنی بهلوی است . این زبان مخصوصا در وقوع کتابت زبان غریبی است . این غربت به برای این است که رسم الخط ان کاملاً ب شباهت با خط فارسی حالیه است خیز ، با مراعات تفاوت زمان تناسب اشتراک و شباهت محفوظ است . چیزی که مایه تعجب است این است که در بادی نظر خود زبان زیاد تر شباهت زبان سیمیلیک دارد باین معنی که لغات و اسمای سیمیلیکی و صرف و ترکیب کلام وارسی است . مدقهای مدیدی زبان بهلوی در نظر علماء معمای لایحل بود تا نکه مفتوح این ممکن کشف کردید و بیک مستله غریبی بی برده شد : معلوم شد در موقع کتابت لغات سیمیلیکی استعمال و

نوشته میشد و در ضمن تلفظ و قرائت مبدل به کلمات ایرانی میکردید . مثلا «**مالکا**» «**مالکان مالکا**» ، «**بیسرا**» ، «**شمسا**» میتوشند و «**شاه**» «**شاهان شاه**» ، «**گوشت**» ، «**آفتاب**» تلفظ مینمودند . برای دروغ این معنی باید خاطر بیاوریم که ما خود مان حالیه هم ۱ ، ۲ ، ۳ میتوسیم و این اعداد را هر ملتی بزیان خود تلفظ مینماید . در عدداد سیاھی عشر ، مانه ، الف مهنوسیم وده ، صد ، هزار میخوانیم . معلوم است که برای خواندن زبان بهلوی دانستن کامل هردو زبان لازم میاید و همین کافی است ثابت نماید ، تاچه اندازه رابطه مابین تمدن جدیدتر آسیای وسطی و تمدن قدیم تر آسیای شرقی موجود بوده است . مسلم است که فقط بواسطه ارتباط دائمی با محل سیمیتیک - آشو ریها ، بابلیها ، ارامی ها - ایرانیها باین اندازه بازبینیکه هیچ شباهت بزمان پارسی ندارد آشنا شده . بودند که این خط را پس از امحاط دوره اول ادبی خود برای کتاب اقتباس نموده بودند . بنا بر آنچه گفته شد زبان تحریری ایرانیان این دوره بد و قسمت تقسیم میشود و هر کدام اسم مخصوصی دارد - آن قسمتی که به نحوی نوشته شده و بنحو دیگر تلفظ میشود «**هوزوارش**» نامیده می شود . قسمت فارسی ساده «**بازند**» است . معلوم است که هر عبارتی را ممکن است هم بطرز هوز وارشی و هم بسبک بازند نوشت ولی این ترتیب معمول نیست . چیزی که میتوان گفت این است که نوشتگات متعلق به دوره قدیم ساسانیان تقریباً تماماً بزبان هوزوارش نوشته شده است در صورتیکه نوشتگات متأخر زیادتر بزبان بازند است . از آنچه که گفته شد ، معلوم میشود که کتب موسوم به «**آوستا**» مرکب از قسمتهای می باشند که در فرون مختلطه نوشته است و چون سبک زبان اوستا بازبان بهلوی شباهتی ندارد ، قسمت اصلی آوستا را به قول میتوان از تفسیر آن جدا کرد و دانست کدام قسمت در قدیم و کدام قسمت بعد ها یعنی در زمان حکمرانی دودمان ساسانیان (از ۲۲۶ الی ۶۵۰ میلادی) تهیه شده است قبل از اینکه مذهب یئش شعبه با افتخار از این خودمان را تحت مطالعه در آوریم ، ناچار هستیم که از علم تاریخ چند سؤوال کرده امید

وار بشویم که در مقابل آن جوابهای مثبت اشنویم : ما میخواهیم بدانیم مذهبی که گویند مدون آن چندی نیست برای ما بدت آمده است ، حائز چه اندازه خدمت است ؟ دوکدام یک از قطعات مشرق تکوین شده است ؟ آیا در واقع شخصی موسوم به زارا توشترا که مذهب مزبور باسم آن نامیده بپسورد وجود خارجی داشته است یا خیر و آیا در کدام زمان زاده کانی می کرده است ؟ آیا زارا توشترا مذهب مزبور را ایجاد کرده است و یا تینکه افکار و عقاید موجودی را اصلاح و متشکل بشکل معینی نموده است ؟ درجه ازمنه فضول و مواد مختلفه این مذهب مدون شده است ؟

در باب تمام این سوالات جندين سال به احشه در بين بود و تنايجی که حاصل بيشد ، مقاومت و حتى متصاد بود تاينکه اخيراً جوابهای نسبتاً روشن تر و شافعی تر داده شد . مخصوصاً عالم جوان امریکائی - و بیلاس جکسن بواسطه کتاب خود موسوم به « زرتشت پیغمبر ایران قدیم » که در ۱۹۰۱ در نیویورک منتشر شد ، اهمت عمده مشکلات را مرتفع نموده بر علم تاریخی منت بزرگی نهاد .

س . م . خراسانی

- ملت سعید -

کدام ملت از همه با سعادت تر است ؟

- ملتی که قانون دارد .

از آن با سعادت تر ؟

- ملتی که قانون او جریان دارد .

از آن مسعود تر ؟

- ملتی که در قانون او تبعیض نیست .

از او سعید تر ؟ -

- ملتی که هبیج بقانون محتاج نیست .

(م . ب)

صفحه از تاریخ

- یونانیان در باختر و هند -

(۲۶۹ - ۱۲۰)

قبل از مسیح

ملکت باختر ، که بزبان لاتن ، با کتریا خوانده میشود ، عبارت بوده است از خوارزم ، بخارا ، افغانستان ، بلوچستان . مرو ، سمرقند ، بلخ ، هرات . قندھار ، سیستان و کابل - این^۱ قسمت بزرگ در زمان کیخسرو جزو مملکت ایران و بک نفر نایب السلطنه یافرمانفرما از فامیل سلطنتی در آن مقیم واژطرف او حکام جزء معین میشده است - شهر بلخ مرکز این مملکت بوده و چون شهر مزبور را باختر میکفته اند تمام این قسمت باختر یا باکتریا معروف گردیده بود .

پس از غلبه اسکندر بر داریوش کدومان - دارای اصفر - مملکت باختر را میان سرداران خود از ایسقارار تقسیم نمود : بلخ و سغد و مرو را به « فیلی بوس » - هرات و سیستان را به « اشتاساکن » مکران و سندرا به « سیبوریتس » و این تقسیم تا سیصد و شصت قبل از مسیح برقرار بود . پس از تشکیل سلسله سلوکوس ها - تقسیمات مزبور بر هم خورده و در سنه ۲۶۹ قبل از مسیح امرای یونانی بلخ دم از استقلال زدند - اولین پادشاهی که در بلخ استقلال خود را اعلام نمود ، و از حکم پادشاهان سلوکوس که شام و بابل و ایران را در دست داشتند خارج گردید : دیوبود یونانی حکمران بلخ بود -- پس از او اتیماخوس ، نام منتصوفی بنجاح و قسمتی دیگر از هنдра که از طرف سلوکوس ها با سپرده شده بود مستقل ساخته ، از آن پس ، باتفاقین نامی بز هرات و غورستان

را بالاستقلال متصرف گردید - این امرا همه یونانی و از اعقاب سرداران استکندر بودند ، حدود سلطنت آنها معن نبود ، کاهی متحد ، کاهی مخالف ، بوده از حدود خود تجاوز میگردند .

از تاریخ این طبقه که نقریباً یک قرن حکمرانی پادشاهی گرده اند چیز صحیحی ضبط نشده ، زیرا خود آنها تاریخی برای خود نوشته یونانیها هم نظر بدوری ازین سلسله و فاصله بودن اشکانیان یعنی یونان و با ختر تاریخ این قوم را ضبط نگرده اند .

دوقرون اخیره پس از آنکه ترکستان بدست دولت روس افتاد غربیاتی در اطراف شهر بلخ شده و مستوکات زیادی بدست آمده و تادرجه تاریخ این سلسله را بما یاد آوری مینماید .

مازور گونتمام ، نامی در تاریخ این طبقه تبعات و دقت هائی بکار برده و عدد آنها را سی و یکنفر دانسته است . اسمی این پادشاهان از قرار ذیل است :

دیودوت اول : ۲۴۶ - ۲۳۷ - قبل از مسیح .

دیودوت دوم ملقب به ستر : ۲۳۷ - ۲۲۵ - ف - م

او کرادیتس ، یا او کرا تپ - ۱۸۷ - ۱۶۷ - و در سن ۱۶۵ مملکتش میان اولادش تقسیم شده ویلاتن نامی که شاید ولیعهد او کرادیتس بوده از سن ۱۶۵ بعد سه ندارد و نامش دیده نمیشود .

هليوکاس نامی از ۱۶۵ - تا - ۱۶۲ سلطنت گرده و در این سال طایفه از تورانی ها مملکت با ختر را غارت گرده واستقلال اورا ازین برده اند . اباندرس نام که از یونانیها و از قابل او کرادیتس بوده در کابل از ۱۶۵ - تا - ۱۶۲ سلطنت داشته ، و در سن ۱۵۷ این سلسله نهض مقرض واژین رفته است .

در هندوستان هم یک سلسله ازین امرای یونانی تا سال ۱۴۰ قبل از میلاد سلطنت نموده ، پس از آن هندیها آنها را منفرض و خود دارای استقلال شدند -

از احوال اینها در ضمن تاریخ سلوکوس ها و اشکانیها جسته جسته چیز هائی دیده میشود . وبالاخره چنین معلوم میشود که (مورا) نامی از طایفه (سکا) بکی از شعب بزرگ اسکیت در سال ۱۲۸ قبل از میلاد با ۱۲۰ کلبه این سلسله را منفرض ساخت .

رباعی

ای بر همن آن دزار چون لاله پرست ،
رخسار مه چهارده ساله پرست ،

گر چشم خدای بین نداری باری ؟

خورشید پرست شو نه گو ساله پرست !

عمر خیام

رنگارانک

عشق فرد ریک دوم امپراطور آلمان بقرائت

فرد ریک دوم ملقب بفرد ریک کبیر ، امپراطور مشهور آلمان ، پسری از سلاطین فاضل دانش دوست دنیا بوده و مانند انوشیروان ، شاهنشاه کبیر ایران ، و مامون ، خلیفه معروف عباسی . غالب اوقات خود را بمحاجبت فلاسفه بسیار میرد و با آنان بمحاضره میپرداخته .

امپراطور مزبور عشق قریبی بقرائت کتب داشته و مالک کتابخانه النسبه مهمی بوده که بعد از آن کتابخانه اساس تشکیل کتابخانه معروف خانواده سلطنتی آلمان (هوهن زلن) تر دیده است .

اخیرا کتابدار ویلهلم دوم ، قیصر کنونی آلمان ، کتابی بر شته تالیف آورده و نام آزرا « فرد ریک کبیر و کتابهای او » ازدارده کتاب ، مزبور حاوی حکایات و نوادر چندی است در خصوص عشق فرد ریک بقرائت و شوق او بجمع آوری کتب ادبی و فلسفی .

فرد ریک مزبور میعاف : « اتریک روز ، کتاب همراه نداشته باشم عشق من بجنون مبدل خواهد شد . »

کالسکه او همیشه برای کتاب بود و امپراطور کبیر هیچگاه بی کتاب نمیتوانست مسافت نماید .

وقتی . در جنگ سور Soor تمام اسباب سفر و اسبابه بیکمه امپراطور همراه داشت ، دشمن بغارت برد ، فرد ریک فورا مراشه به پوتسدام Potsdam (محل اقامت امپراطوران آلمان) نوشته در خواست کرد که برای اویک دوره کلیات بو آلو Boileau یک دوره کلیات بوسوئه Bossuet خطابه های سیرون Ciceron و دمستن Démos ، بیکدوره کلیات لوسین Lucien فرانسه ، و چند thèmes جلد از تالیفات ولتر Voltaire را بفرستند .

در مدیکه فرد ریک دوم مشغول جنگ هفت ساله بود بی دری

از اثرباری او کتاب هایش باذواه امپراطور موافقت داشت

ار-مال میداشتند . فن کات Von Catt آن قارئ مخصوص امپراطور بود در یاد داشت های خود نکات غریبی از ثبات فرد ریک در قرائت کتب و مبل مفترطاً او بین اشتغال نقل کرده است مثلاً می‌گوید : امپراطور مزبور چهل جلد کتاب تاریخ کنیسه Histoire ecclésiastique تالیف فلوری Fleury را بادقت خوانده و تاریخ اقلبات جمهوری روم تالیف ورتو Vertot را روزی یک جلد مطالعه کرده است .

فرد ریک دویم با وجود جنگهای بزرگ در دوره حکمداری خود کرده و اسلامات نظامی و داخلی که در امور عسکری و حکومتی پرسوس نموده یک قسمت بزرگی از عمر خود را بمطالعه کتب ادبی و فلسفی نگذرانده ، عادت او در مطالعه کتب این بود آنکه مسطورات و محتویات کتاب چنان در وجود وی تأثیر مینمود که نمیتوانست در قرائت مداموت نماید و ناچار کتاب را رها میکرد . وقتی فن کات قارئ سابق الذکر یکی از ترازدهای را سین Racine را برای او قرائت مینمود اشعار راسین بطوری در فرد ریک بسیر تأثیر گرد که امپراطور فن کات را از قرائت مانع آمده نفت : « من بیش از این توافقی ندارم ، راسین قلب مرا میشکافد » خلاصه امپراطور مزبور بی نهایت دانش است و عالم دوست بود و علماء و ادباء را از اطراف بدربار خود میخواهد از جمله ولتر فیلسوف و شاعر مشهور را از فرانسه پرسوس طلبیده سه سال در پیش خود نگاهداشت و باو صلات تراویها و نشانهای افتخار عطا کرد .

در مدت اقامت ولتر در دربار فرد ریک امپراطور با او در خصوص ادبیات و اشعار و فلسفه صحبت میکرد و کاهکا هی بزبان فرانسه قطعات شعری نیز ترکیب کرده از نظر ولتر میگذراند و فیلسوف مزبور آنها را تصحیح مینمود . بواسطه همین معاشرت فرد ریک با ولتر و فلاسفه دیگر است که علماء و محققون امپراطور مزبور را « اد شاه فلسفه و Le roi philosophe » لقب داده اند ، مع ۱

اصل و اد پ

پس از موضوعاتی که تأثیر در میان ما طرف توجه نشده و در زمینه آن اقدامی که شایان دقت و اعتنا باشد، بعمل نیامده مبحث «انتقاد ادبی» است.

مجله «دانشگاه» میخواهد این وظیفه را بعده بگیرد و تا آنجا که قدرت و توانانی دارد برای انجام این کار قیام نماید.

اینکما، در این شماره، کلمه چند برسیل مقدمه در خصوص شرایط نقاد و اصول انتقاد و فواید آن می‌کوشیم تاباب این‌موضوع مهم را برای کسانی که میخواهند در این زمینه فلم فرمانی نمایند مفتوح نموده و اذهانرا بنکات مقدماتی این مبحث آشنا کرده باشیم،

النقد و اقسام آن : انتقاد آنرا در السنّة اروپائی

«La critique» کویند از لغت نقد اشتراق یافته و نقد لغه جدا کردن بول خوب از بد و ملاحظه و نظر در نقود است و شخصی که این‌وظیفه را عهده دار میشود و توانانی انجام آنرا دارد به نقاد «La critique» موسوم میباشد ولی در اصطلاح علمی علم ادبیات ویان انتقاد ڈکر محسنات و عیوب و اشتباہات نوشته ها یا تالیفات ادبی است با بصیرت تمام و دقت نظر. در اروپا و امریکا جراید و مجلات ادبی و فلسفی هر ڈدام نقاد ان مخصوصی دارند که کتب جدیده و نوشته های تازه‌آدبا و نویسندها را تحت نظر انتقاد آورده محسنات و معایب آنها را برای قارئین خود ظاهر مینمایند.

انتقاد اقسام مختلفه دارد زیرا بر حسب موضوع، نوع آن تفاوت میکند، اقسام عده آن عبارتند از انتقاد فلسفی، انتقاد فنی و صنعتی.

انتقاد تاریخی و انتقاد ادبی ولی انتقاد ادبی «Critique littéraire» بواسطه کثرت شیوع و توسعه دامنه آن از سایر شعب مهمتر و بیشتر

طرف توجه است .

صفات نقاد : نقاد یعنی کسبه بخواهد نوشه یا کتابی را از نظر انتقاد خود بگذراند و محسن و مایب آنرا روشن نماید باید

اقلاب صفات ذیل آراسته راشد :-

۱ - باید از قواعد و اصول علمی موضوعیه آنرا انتقاد نمایند
کاملاً مطلع و دارای ذوقی سليم و سلیمانه مستقیم باشد ، زندگانی شخص نویسنده اصلی ، محبط مسلکونی ، نژاد ، اقلیم او را از نظر دور ندارد بالاختصاص باید بواقع و اتفاقاتیه در عصر آن نویسنده اتفاق افتاده توجه مخصوصی ابراز نماید .

۲ - باید خالی از غرض و میل و خواهش باشد یعنی در مقابل « حقیقت » بشت با احساسات حب و بغض ، هوی و کینه ، اشتهر و کنامی وغیره وغیره بزند و خود را اسیر دام و قید هیچیک از ظواهر و عوارض ننماید عباره اخیری بافتری آزاد داخل تحقیق و بحث شود .
۳ - برای بیان استنباطات و افکار خود باید اسلوبی ساده و سالم اتخاذ کند تاهمه کس بتواند از نوشه های او استفاده کند و اظهارات ویرا درک نماید .

۴ - از طریق نزاکت و عفت خارج نشود ، برای بیان علوم رتبه شاعر یا نویسنده بعبارات : الله در قائل ، هو بحر من الفضل او کنز من الادب ، داهیه عصر و باقیه دهر ، حسان و سجان ، افصح المتكلمين و غیره توسل نجوید ؛ الفاظ رکیه و بیانات قبیحه ، فحش و اتهام که روح انتقاد از مصاحبت آنها عار و انججار دارد استعمال ننماید . - برای رساندن پستی مقام مؤلف یا نویسنده ، اورا گمراه ، باقل و طبان با فلاں و بهمان نخواهد بلکه هرج چه عنین حقیقت است همان بتوید و راهیرا که عقل عقلاً امضا و تصویب نمی‌گند نزود .

اهمیت و فواید انتقاد : بکی از عادات غریبه که در مملکت

ما رواج یافته و بستی نظر و بی اعتمانی مارا به حقیقت میرساند اصراری است که بدینختانه بعضی از هؤلوفین و نویسندهان ما در تقریظ نوشته های خود دارند ، از این جماعت بعضی را دیده ام که روزها وقت عزیر خود را صرف میکنند و از این اداره بآن اداره میر وند تا وزارت معـ اراف یافلان شخص محترم چند کامه بر سریل تقریظ بر کتابیه مثلا ایشان ترجمه کردند بنویسد و سرفحنه اول آنرا باعضا و مهر خود مزین نماید ، غافل از آنکه نوشته اگر خود خوب و بی عیب باشد بزیست و زیور احتیاج ندارد و عکس اگر زشت و ناقص المخلقه ساخته شده باشد باین آرایشها صحیت وسلامت و مقبولیت نخواهد یافت .

خلاصه اینکه تقریظ انسان را قدمها از وصول بحقیقت دور مینماید در صورتیکه برخلاف ، انتقاد ، شخص را بهمان اندازه باین سرچشمۀ معارف و علوم نزدیک میکند .

هر قدر نوشته یا کتاب بیشتر اهمیت داشته باشد زیادتر طرف توجه نقادان سخن شناس میشود و همکس هرچه بی اهمیت تر باشد کمتر درخصوص آن گفتگو و بحث بمعیان می آید .

البته کلیات شیخ سعدی از حبیت رتبه و اهمیت بر دیوان ناصر خسرو برتری دارد زیرا بیشتر از آن طرف انتقاد واقع شده و زیادتر از زیر دست صرافان سخن گذشته است .

در اروپا اگر مؤلف یا نویسنده ، نوشته اش از نظر نقادان نگذرد و ایشان با انتقاد آن پردازند اینکار را توهین خود میشمارد چه عدم اعتمانی نقادان باز کتاب یا نوشته بی اهمیتی و بستی رتبه آنرا میرساند . اما فواید انتقاد اینکه : نقاد با آن ذوق و سلیقه صحیح و اطلاعات عمیقه و پاکی نیست ، وحی که نسبت بحقیقت دارد ، اوقات خود را صرف مینماید و مطالب صحیحه را از بیانات علیل و مغلوط مفروز میکند ، کجرویهای مؤلف اصلی را مینماید ،

جمل و عبارات یا اظهارات قابل تفاید اورا واضح می‌سازد؛ یعنی برای کسانی که بعدها میخواهند آن را تاب یا نوشتار بخوانند، راه را لازم است مشخص می‌کنند، و اورا برآ راست و حقیقی رهنمایی مینماید پس می‌بینید که انتقاد تاچه باشد اهمیت دارد و فواید آن از چه قرار است.

ادبیات ما و انتقاد ادبی: در تاریخ ادبیات ما انتقاد ادبی بی سابقه نیست چه شعر و ادب و سخن شناسان فارسی زبان غالباً در ضمن اشعار و کتب خود اشعار یا کتاب شاعر یا نویسنده را بنظر انتقاد نگیریسته اند و مخصوصاً در خصوص انتقاد شعر فن مخصوصی بنام «نقدها در شعر» وضع تکرده اند ولی بدینه است که آن نقد و انتقاد را نیتوانیم با انتقاد ادبی امروزی موافق و یکی بدانیم زیرا آنچه معمول سابق ادبی ما بوده انحصر بهمان شعر و انشاء عبارت داشته و کمتر دیده شده، یا هیچ دیده نشده، که نقادی با همان شرایط مذکور در فوق، کتاب یا نوشتار تحت انتقاد بورد و بدون غرض و تملق نظریه خود را اظهار دارد.

دامنه ادبیات فارسی بسیار وسیع است و آثار باقیمانده آن نیز زیاد می‌باشد ولی هیچ‌کدام از آن آثارتا کنون بمحبت امتحان و انتقاد نیامده و غث و سمن آنها از یکدیگر جدا نکشته است.

بسیاری از دواوین شعر و کتب ادبی ما در زوایای فراموشی و بی‌اعتئانی مانده و یا بواسطه اغلاق قسمتی طرف اعتمت و توجه نشده اند؛ عده زیادی نیز عقاید باطله و آراء سخیفه در خصوص ادبیات و تاریخ ایران توارث و تواتر بجوانان و ادبی ایندوره رسیده و برای آنان حکم حقیقت ثابت و اصل تغییر نایذری را پیدا کرده است. البته کسانی که میتوانند هدایت افکار طالبان ادبیات فارسی را بهمده بپریند و بصفات مخصوصه نقادی منصف اند بایستی از رهنمایی مضایقه نمایند یعنی تا جائیکه قدرت آنها اجازه میدهد با قدم خود این جاده نکوییده را بلکه بیند و با قلم خویش محاسن آثار ادبی زبان فارسی را از معایب آنها مفروز نمایند.

عباس آشتیانی

فصل سوم

آفتاب گرم ظهر حرارت خود را بر روی تخته سنگهای جبال قله از اونکنده و از طرفی صدای دعوت ملاها مردم چیچلینیارا برای دعا و نماز از اطراف بلند است .

حاجی سليمان ملای ترک که در بار اsla میول او را برای استحکام عقاید گوه نشینان و وا دار کردن آنان را بر علیه روسها بدانجا فرستاده بود ر پس از اذان و دعا بکوعه بام مسجد نشسته با ریش خود بازی میکرد ؛ کاهی لکاه خود را بحلقه های دود غلیظ چیق خود متوجه میساخت که بهوا بالا رفته و آرام آرام معدوم میشداد . و زمانی هم به مهاره تاریکی که در گوه مقابله واقع بود نظر میانداخت .

در سمت چپ ، کله هائی بودند که چیچینیا و اواری را از هم جدا نموده ، و قدری دور تر سلسه بر بر ف جبال قله از والع بود . خالها و کابه های مسخر که در دامنه ان گوه بناسده شیاهت تمام باشاری داشت که از هله بلندی سرازیر و تا وسط گوه امتداد بیابد . در منتهای این بنای های کوچک سنگری بود که جزیک راه باریک طبیعی جاذبه نداشت و این راه باریک محل تفریج و ازادی مردم قریه مذکوره بود .

یک سکوت بہت آوری اضافی دهنده و جبال را احاطه کرده در معابر و چطوط ذی روحی دیده نمی شد مکر گله گوسفندی که در زیر سایه درختان و مغاره ها برآ کنده و گاو میشانیکه در رود خاله در آب هننا و رگشته جز سر و گوشی از آنان نمودار نیست .

در این سکوت و آرامشی که فراز و نشیب گوه و قریه را فرا گرفته بود فقط علامت و آزاریکه در این اضایا اشاره بحیات مینمود ؛ همان صدای زق زق و جیر جیر همام و حشرات کوچک و ضعیف بود که

پیوسته با آهنهٔ شیر قال تغییری لحن و سرودشان بگوش میرسید .
 حاجی سلیمان با خیالات و هوم و تصورات شاعرانه که در وجود
 مشرق زمینی‌ها سرشته شده است بر دوی بام مسجد در زیر سایهٔ لمیده و
 قشنگی طبیعت اورا به تفکر مشغول ساخته و از این منظره دلیذبر لذت
 میبرد ، در حینی که به طرف نکا میکند نظرش بد و نهر سواری افتاد
 که از دامنهٔ کوهی که در مقابل آن سه مفاہ واقع بود بالا میراند .
 ملا سلیمان به خانهٔ محقق تزدیک مسجد که اینی زین گردید بهلوی

آن حاضر بود متوجه شده و صدا زد : فتحعلی
 بمحض بلند شدن این صدا ، جوان چرکسی خوش بیکلی که
 دارای دیش تنک و پایا خی بوسقی بود ، مقال دیوار مسجد حاضر شد .
 ملا اورا خطاب کرده گفت : دوسوار می‌بلدم که گویا از خارج
 ده خواهند گذشت . فتحعلی بدانجا نظری افکنده بس از لحظهٔ جواب
 داد : جناب ملا ! اینها یا جهود یا زارمنی هستند که برای صرفةٔ خود ،
 راه نما همراه نیاورده و از ازراهی که می‌روند خود را مهملکه سخت دچار
 خواهند ساخت . زیرا جز ببرهای وحشی و چندتن از سواران چیچلینیها ،
 دبگری نمیتواند از آنجا عبور نماید .

ملا گفت : خیر عزیزم اینها جهود و ارمی نیستند . من در
 دو سفر مکله خودم این دو طایله را بخوبی شناخته ام - اگر بهودی یا
 ارمی بودند برای تجارت بدین مکان می‌آمدند و حال آنکه گویا بار و
 مال التجاره همراه ندارند ، حال تو خوب نکام کن زیرا توجواني و چشمانت
 قوی قرنده اوسوس ! یادم می‌اید ولئن که بسن تو بودم ازیک ورسقی
 بخوبی تکمه‌های سربازان روس را می‌شمردم و هر موضع آنرا که هدف
 می‌ساختم بمقصود میرسیدم . چون بیسان را بیان و سانید آه گرمی
 از دل برآورد .

در این مدقیکه بیرون مرد خود بخود حرف میزد و تاسف بی‌جا
 می‌خورد ؛ آن جوان خود را به بالای بام رسانده و بسوارانی که تزدیکتر
 می‌شدند نکاه می‌کرد .

ملا سلیمان باز رو به فتحملی کرده گفت؛ هوا گرم است وابن مسافرت سواران خیلی سخت و مشکل برو این دونفر را دعوت کن تا خوراکی صرف کنند و رفع خستگی از خود و اسبهایشان بنمایند قرآن مجید بما حکم میکنند که از عابرین پذیرانی کنیم.

فتحملی گفت؛ قبل از آنکه احکام قرآن مجید داخل این سکوهای بشود؛ ما از تمام عابرین پذیرانی میکردیم و نمی‌کذاشتیم بدون صرف غذا و رفع خستگی از اینجا بروند و سپس راه نمایی همراه آنها میکردیم تا بسهولت بتوانند مسافرت و مقصد خود نایل شووند. اما این دوسوار جرا از نیکان دوری میجویند؟ و برای چه خود را بخطر انداخته از راه بخوبی عبور میکنند در صورتیکه راه نزد یکتر هم هست.

ملا سلیمان گفت؛ در هر صورت کمان میکنیم هموطن هستند و لباس چیزی در بر دارند و شاید از اشخاصی باشند که با پدرت و صداقو از خودمان حرکت کرده بودند فتحملی سر خود را تکان داده گفت؛ خیر جناب ملا هبیج کوه نشینی مخصوصاً اینجا نمی‌اید که اسلحه خود را بروشها نشانداه و با آنها بجنگند. ابرق (۰۰) هم نیستند زیرا اگر ارق بودند از وسط دشمنان بدون اینکه صورت خود را بپوشانند؛ نمی‌گذشتند ولی حاجی میدانی که لباس انسان را زود فربی میدهد؟ شاید روس باشد که از دست صاحب منصبان خود شان فرار کرده اند، چندی قبل هم یک نفر فراق میزبان خود را کشته و بعداز تصرف اسب و اسلحه اش فرا ر نمود.

خلاصه فتحملی سوار امپ شده و بتاخت بطرف دوسوار شناخت. اسب با کمال چانکی این را در می بیمود. سوار غبورهم بدون هیچ للاحظه و اختیاطی چشمها را بد و سوار دوخته و شلاق کش میرفت. اسبهای سواران غیر معروف بی ادرازه خسته و عرق بشدت از بدن آنها میچکید. لباس یک سوار (چیسورد) و لباس دیگری چ کسی بود که بر کمر نداند

(۰۰) ابرق کره نشینی هستند که در بی محاطه هجشه میروند و از آن واهمه ندارند.

قیمتی اش شمشیر ایرانی آویخته بود . صورتشان هم برای آنکه آنها را نشناخند و یا برای محافظت از آفتاب بوسیله باشماق مستور بود . فتحعلی مدتها از عقب آنواره پیموده بینکه جاده وسیعتر شد اسب را راند از آنان بگذشت سهسی جلوراه ایستاده و تفک خودرا بطرف آنها کشیده و بسواران سلام داد .

سوار اول قدزی باشلق خود را بلند کرد تاو را بشناسد بعد تفک خودرا بقوت آمده نموده برسر رکاب ایستاده و جواب سلام فتحعلی را داد . اتحعلی که خود را حاضر نموده بود که بتولید اندک سوء ظن نسبت بانسوار ، بقتلش بر ساراد ، گفت : خدا پناه و حافظت اشد .

سوار جوابداد : خدا هوش بتوبدهد تا دیگر راه مردم را سد نکلی حلا چه میخواهی ؟

فتحعلی گفت : غذا برای شما امده است و اصطبل برای اسبان حاضر ، بهر ما نماید زیرا از آن اندیشه دارم که فردا بگویند در این ده از همها پذیرائی نشده و اوقت اسیاب لئنک ما بشود .

سوار گفت : خانه آباد برادر مادراین کوه ها برای دید و بازدید نیامده ایم عجله داریم وقت تنک است .

فتحعلی گفت : پس با خبر باشید که در این راه بدون راعتما مخاطره دارد .

سوار با تبسیم های حقارت آمیز جوابداد : به به من این کوه های آفقار را از شما بهتر میشناسم جا هائی رفته ام که بپر و بلنک قدرت دیدار آنجارا ندارند فقط عقاب میتوانند در بالای آن مکان پرواز گند ، اینک راه یده خانه تو درسر راه ماندست .

فتحعلی گفت : تا استم را ندانم یکقدم عقب نخواهم رفت .

سوار گفت : ای فتحعلی از خدا تشکر کن که پدرت دامن هناختم و میکرر در جنگها شانه به شانه باهم بودیم با وجود رفاقت با پدرت هر دا مادرت گریه خواهد کرد وقتی که عضلات و پاره های بدنت را پدندهانه گر کان و مقفار کر کسان بینند ، ای پسر ! مالند راه زنان و دزدان

در طرق و شوارع میگردی و بهانه میجوشی که با مردم بجنگی یا دست
بکریان شوی در صورتیکه استخوانهای پدرت در خاک روس افتاده و زنان
قراان اسلحه پدرت را میفروشنند. دیروز بود که پدرت در جنک با
روسها در ترک (Terek) کشته شد، حالا که میخواستی مرا بشناسی بشناس.
فتحعلی بواسطه خبری که باو داده شد وارنظر غصب آلود آن
سوار خودرا باخته فریادزد؛ سلطان احمد خان!

شاهزاده جوابداد: بلی احمدخان هستم ولی میادا بکسی بگوئی
که «خان آواری را دیدم» والا اگر مانندوش زیرخاک پنهان شوی
یا مثل ماهی در آقیانوس روی ویا بسان عقاب بر قله های پر برف جبال
هند پرواز کنی؛ احمد خان باز تورا بچنک آورده و اصasan این
دو کامه را مینماید سپس فتحعلی بکفاری رفته و دو سوار گذشتند.
احمد خان مجددا در لکر فرو رفت مسافر دوم (املت بیک)
نیز میهوتا نه غرق لکسر بود - لباسهای آنها و قوع جنک عظیمی را
شہادت میداد سبیل هاشان از آتش باروت سوخته و لکه های خون بر
چهره شان خشک شده بود احمد با قلبی بر از شکایت و تبسی طعمه
آمیز به طبیعت اعتراض کرده و اورا غیر قابل توجه میپندشت.
اما املت بیک آثار خستگی از چهره اش آنکار بود و شدت درد
جراحتی که بدستش وارد آمده بود کاهی اورا وادرار به فاله کردن
مینمود. اسیش که عادات بکوه کردی نداشت او را بیشتر خسته و
صدمه میزد انکاه رو باحمد خان کرده گفت: برای چه میهمانی این
جوان را قبول نکردی؟ اگر یکی دو ساعت راحت میدمودیم ضرری نداشت
احمد خان جواب داد: ای املت غریزم! هرج، که در خیالت
میگذرد مانند کودکان میگوئی. حکمرانی بر تارهارا عادت کرده و
کمان میگذرنی که باید با کوه نشینان هم بهمین ترتیب رفتار کرد - ،
ماشکست خورده و تعاقب شده ایم چنکال اوی قدرت، برما فشار میاورد
چند نفر از نوکرهای تو و زن در میدان جنک نشانه آیر روسها شده و بر
حاله هلاک افتاده اند و اینک تو میخواهی که بدین سان خود را به

(چجن) ها بزمایانیم . میخواهی تزد کسا لیکه عادت دارند مرا با نفوذ و عظمت به بینند و ستاره فتح و فیروزیم پندراند شرمنده و دو سیاه گردانی تا اطمینان آنها از من قطع شود . میخواهی که بیره زنان چجن بدور من جمع شده و از کشته شدن بسaran و شوهرانشان مرا سرزنش و ملات کنند ؟ صبر کن تاشک چشم ماتم زدکان بخشند . آنوقت احمدماند پیغمبر خارت کنندکان و سفا کان از دشان رفته و آنان را با خود بسرحد روس خواهد کشانید - اگر بدین شکل خود را بالان اشان دهم از کمترالم و شدت حزنی که دارند بفکر این نخواهند افتد که تمام اینها مشیت و مصلحت الهی است و فقط خداوند میتواند آدم را غالباً با مغلوب سازد - بس از ازار آن روسها اتفاقی کرده و صفوفشان را درهم میشکنم . چرا رب النوع فتح را به تزد اینها بیکه عادت دارند او را با عز و جلال به بینند این طور خفیف و ذلیل نشان دهم که آنوقت هر ناکسی حاضر شود بارئیس آواریان سرینجه نرم کرد . علاوه بر تمام اینها طبیب قالبی هم در اینجا یافت نمی شود صیر کن قدرت بخارج پده تازود قر بمنزل برسیم و مرهمی برای زخم دستت تهیه کنیم بعداز اینکه سخنان گرانبهای احمد خان بیان رسید ؟ املا بیک دستی بر پیشانی و دستی بر روی قلب گذاشت و احساس نمود که ای اندازه ضعیف شده و خون زیادی ازاو رفته است .

در وسط این کوه بی پایان کوشة را پیدا کرده بس از صرف قدرتی برینج و عسل که غالباً کوه گردان همراه خود دارند ، و رفع خستگی مجدداً سوار شده و برآم افتادند . از وسط جنگلهای اینه و دره های عمیق خطرناک میگذشنند ، اسب احمد خان آواری که در وسط کوه تولد شده و مادران عمر بجز پستی و بلندی چیزی ندیده بود مابین راههای سخت و جاده های تملک و تاریک عادت کرده باحتیاط و چیباکی میگذشت . اما اس املا بیک که پروردۀ شهر جوان و پرگرور بود و طاقت اینقدر راه از وسط جبال پربرف و راه های مشکل را لداشت دره قدمی کاهی سکندری میخورد و کامی نزانو در

میامد . با هزاران زحمت نفس میزد کف از طرفینش سرازیر و عرق از سر ایش جاری بود ، چون املاک بیک بر سر قله رسید و چشمش بمحل آوارهان افتاد ؟ با صدای لاذق فریاد بر آورد : « الله اکبر » در این حین شفعتاً اسبش بزمین غلطیده و خون از دهان آن حیوان اصلیل مانند جوی جاری گشت و پس از لحظه دیگر بواسطه مشقات راه تلف شد . احمد خن کمک کرده یاهای املاک را از رکاب بیرون کشید و دید که دستمال از روی زخم دستش باز شده خونی را که با زحمت زیاد سد کرده بودند باز جاری گشت ولی املاک بیک درد خود را فراموش کرده بزی مردن اسب قطره اشک در چشمانت جمع گشت ، سپس لائمه او را مخاطب ساخته گفت : « ای اسب عزیزم بعداز این دیگر بیل بادی که بر کامی را میبرد مرا نخواهی برد دیگر در وسط گرد و غبار اسب دوانی ها مرگوب من نخواهی بود تا صدای عقب ماند کان خودم را بشنوم ، دیگر در وسط آتش و دود جنک وجودال و عربده سلحشوران تو را نخواهم دید آه که با تو فتحها کرده و با تو بهترین سواران بودم » .

سپس سررا بزانوی خود گذاشته ساکت شد همینکه درک کرد احمد خان دستش را می بندد گفت : احمد بگذار بدرد خود بمیرم اگر با من باشی بی جمه خود را بکشتن داده نکاه کن چطور این عقاب بالای سرما دور میزند گویا او فهمیده است که عنقریب قلب مرا بمنقار و چشمانت را بچنگال خود خواهد گرفت ولی بدان برمن کواراتر است که قبرستانم شکم مرع اصلی باشد تا بینکه چشم یک نفر روسی بیک مسیحی به جسدم بیفتد . ای احمد خان ! برو خدا همراهت

احمد باقلب قوی گفت : خجالت نمی کشی که بزمین خورده و می نالی ؟ چیست این زخم بی اهمیت ؟ و چیست یک اسب ؟ زحمت تاهافت روز دیگر التیام می باید اسب بهتری هم تحصیل میکنیم همینطور که بدیختی از طرف خداوند رسیده خوشبختی راهنم او فراهم خواهد ساخت . زود باش براسب من سوار شو من لجاش را می کشم و عنقریب بخانه میرسیم سوارشو که وقت تملک امت هر دویمه یک کرور قیمت دارد .

املت جوابداد : خیلی معنومن اما از من گذشته است ، راه دور

است تو برو و مرا بگذار همین جا بمیرم . . . خیلی آرزو میکنم که
برسر این قله کوه نزدیک آسمان در هوای لطیف و آزاد از این دنیا
بروم ، پدرم مرده است ، زنی گرفتام که اورادوست ندارم ، عمو و
هدرانم هم درزیر سرنیزه روسها افتاده اند بعلاوه از خانه ام گریخته و در
جنک هم مغلوب شده ام دیگر زندگانی از همه طرف برمن تلغخ است
و مرک گوارا قر از هر چیز .

احمد گفت : بلی از اثر اب است که هذیان میگوئی - مردن
از پیش امد های حتمی مالت و عاقبت دامنگیر همه خواهد شد . ولی
تو هنوز جوانی مردن برای تو خیلی ناگوار است . در باب زلت هم مذهب
قدس ما بتواجازه میدهد که سه زن دیگر هم بنکاح در آوردی اما اگر
زن را دوست نداری تمول وارث او بدنیست ، شاهزاده آزاد و محترمی
خواهی شد در اینصورت مردن برای تو هنوز زود است ، حس انتقام
بتو حکم میکند که این شکست وذات را از روسها تلافی کنی ، نباید
بمیری گرچه ما شکت خورده و روسها فاتحند اما اوضاع همیشه بدین
قسم نخواهد بود فردا باز ما فاتح و آنها مغلوب و شکت خورده مخواهند
بود و قیمت شکست مارا ده برابر خواهند داد . زود باش باسب من سوار
شو که تو ناخوشی و باید زود بمنزل برسیم .

حال املت از دلداری های احمد خان بجا آمد صورتش کلگون
چشمانش برآق شد گفت : آری نمیمیرم نایل قصاص خوینی و یک
تلافی لمایانی نمایم . احمد ! بدان که فقط برای انتقام زنده میمانم -
در این موقع که دستم زخم دار شده اسبم مرده و عقاب بالای سرم دور
میزند بتو میگویم که اگر این کلمه انتقام را فراموش کردم بیادم بیاور
حال هم حاضرم که هرجه بگوئی اطاعت کنم .

— غلط نامه —

اول از روی این صفحه اصلاح کنید بعد بخوابد.

صحيح	غلط	سطر	صفحه
مقدرت	مقدرات	۱	۱۷۳
کار گران عرب	کار گران	۰	۱۸۱
سرانه‌ده	سرانید	۲۰	۱۸۱
کتب	کتاب	۱۳	۱۹۱
وطبقه رومانی	وطبقه و روحانی	۶۷	۱۹۸
نوشته شده است	نوشته است	۲۲	۲۱۶
غیریی	قریبی	۷	۲۲۱
Le critique	La critique	۱۴	۲۲۳
چیزی‌با	چیزی‌با	۱۱	(زنمان) ۲۳
باشق	باشماق	۷	۰ ۲۶
عادت	عادات	۱۹	۰ ۲۷
باملووب	بملووب	۱۰	۰ ۲۸
پس لاز آن از	پس از از آن	۱۰	۰ ۲۸
اسبل	اسبل	۴	۰ ۲۹

غلط نامه هماره ۳

صحيح	غلط	سطر	صفحه
پرس بولن	پرلس بولو	۲۰	۱۶۳
قدم اول این جنیش ملی	قدم این جنیش ملی	۱۸	۱۶۷
مدوهومات دوست	موهومات دولت	۱۳	۱۶۸
خود دوستی	خود که سنتی	۲۴	۱۶۹

اخطار و اعتذار

چنانچه در نمرات سابق چریقه ایران اخطار شده بود
شماره چهار این مجله که میباشد در اول برج اسد منتشر میشد بمالحظه
شدت گرمی هوا و کسالت اعضاء اداره تعطیل و انتشار آن بهشتگین
عظام در اول برج سنبله و عده داده شده بود . باز مقامهایه بواسطه اتمام
کاغذ اداره و نایابی کاغذ در طهران - که بالاخره بازخواست زیاد و
قیمت گراف اخیرا تهیه شد - چند روزی از موقع انتشار مجله بقایه
اعتذار . البته با این بیش آمدها مشترکین محترم اعتذار مارا خواهند
پذیرفت .

در آئینه نمرات مجله ما مرتبا در اول هر برج طبع و بهشتگین
تقدم خواهد شد زیرا برای اجرای این نظریه در آئینه لوازم کافی تهیه
گشته و هلاوه مقالات ادبی و آثار دانشمندان هر عصری که قهرما جالب
توجه هر خواننده خواهد بود کاملا آمده شده است .

بالاخره عدم اعتنای یک عده از مشترکین در پرداختن مختصر وجه
آبونمان ، مارا و اداره کرد ~~که~~ بوسیله یک ورقه کارت ، مطالبه آبونمان
بشهود - اینک از آن آفیان خواهشمند است که کارت اداره را بلاجواب
و بی نتیجه نگذاشته آبونمان را بزودی ارسال فرمایند .

